

SID



ابزارهای
پژوهش



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری
STES



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی
در تدوین و چاپ مقالات ISI



روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word
برای پژوهشگران

تاریخ وصول: ۸۷/۳/۲۲

تاریخ تأیید: ۸۷/۱۰/۱۵

بررسی عنصر پیرنگ در داستان سیاوش

فخری زارعی* / دکتر احمد امین** / دکتر سید کاظم موسوی***

پیرنگ، سیاوش.

مقدمه

آثار ادبی براساس اندیشه و محتوا به چهار نوع حماسی، غنایی، نمایشی و تعلیمی تقسیم می‌شوند. شاهنامه، که از آثار کهن فارسی است، از سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تشکیل شده است. فردوسی بخش عمده اثر خود را به شیوه داستان‌پردازی به نظم درآورده است. ارزش این اثر گراندقدر را از زوایای مختلفی می‌توان بررسی کرد که داستان‌پردازی، رعایت اصول و عناصر داستانی از آنهاست. فردوسی با آگاهی و مهارت یک داستان‌نویس معاصر از عناصر داستانی برای هرچه زیباتر کردن اثر خود کمک گرفته است. او داستان

چکیده: اگرچه بحث عناصر داستان بیشتر در نثر مطرح می‌شود و از مباحث تازه در عرصه داستان‌نویسی است؛ این مقاله بیانگر آن است که در داستان‌های شاهنامه نیز عناصر داستانی در نهایت قوت و استحکام به کار گرفته شده است. در حقیقت، اثر داستانی فردوسی همپای دیگر آثار ادبی جهان حرکت می‌کند و چه بسا، بعضی از عناصر داستانی آن همسنگ آثار بزرگ جهان است. پیرنگ یا طرح در داستان «سیاوش» از آن روی اهمیت دارد که این داستان در شمار سرگذشت‌های دل‌انگیز و پر فراز و نشیب شاهنامه فردوسی است. وجود حوادث منطقی در داستان و عامل علیت میان آنها سبب استواری پیرنگ شده است. «گفت‌وگوها» نیز در شکل‌گیری پیرنگ داستان مؤثرند.

در این مقاله، با ذکر حوادث و نشان دادن رابطه علت و معلولی میان آنها، به ترسیم پیرنگ داستان «سیاوش» می‌پردازیم و هنر داستان‌پردازی فردوسی را که منطبق بر اصول داستان‌نویسی است نشان می‌دهیم.

کلیدواژه: شاهنامه، فردوسی، عناصر داستانی،

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد

داستانی او را از دیدگاه داستان‌نویسی امروزی بررسی کنیم. بررسی داستان سیاوش نشانگر آن است که فردوسی اصول و تکنیک‌های داستان‌پردازی را در اثر خود رعایت کرده است. «چهره خانه شاهنامه از حیث غنا و وسعت در ادبیات کهن جهان بی‌مانند است و پس از شاهنامه در ادبیات کهن اثری با این استحکام در شخصیت‌پردازی ظهور نکرده است.» (دقیبان، ۱۳۷۱: ۱۶) «جدال بین دو نیروی متخاصم و مخالف و جبهه گرفتن آن دو در برابر یکدیگر در حقیقت اساس کار در شاهنامه است و همین جدال است که در آغوش حوادث فرعی و جانبی حادثه اصلی و نقطه اوج پیش می‌رود و به کامل‌ترین مرحله، که پس از آن توقف و یا سیر نزولی داستان آغاز می‌گردد، می‌رسد.» (بابک، ۱۳۵۳: ۴۲) فردوسی برای بیان جهان‌بینی خود و ارائه درون‌مایه داستان از هر فرصتی استفاده می‌کند. به همین دلیل، از زاویه دید دانای کل نامحدود بهره می‌گیرد و، در ابتدا، میانه یا پایان داستان، سخنان خود را بیان می‌کند. «در سرتاسر این اثر، اندرزها، رهنمودها و برداشت‌های اخلاقی و سخنان حکمت‌آمیزی را می‌آورد که، به هیچ روی، افزوده بر متن نمی‌نماید و، برعکس، نبودن آنها خواننده را از راهیابی به لایه‌های زیرین روایت‌ها باز می‌دارد.» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۰۴)

پیرنگ داستان سیاوش

پیرنگ یا طرح، مهم‌ترین عنصر داستانی است که از مجموعه عناصر دیگری مانند بحران، تعلیق، گره‌افکنی، گره‌گشایی و نقطه اوج تشکیل شده است. این عناصر در ساختار و پیشبرد داستان نقش بسزایی دارند. در بررسی عناصر داستانی یک اثر نمی‌توان یک عنصر را جدا از عناصر دیگر در نظر گرفت؛ بلکه هر عنصر مکمل عنصر دیگری است و

پردازای را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف والا، یعنی زنده نگه داشتن زبان، تمدن و فرهنگ ایرانی، قرار داده و با توجه به تمامی جوانب حق مطلب را ادا کرده است. «در باب حماسه و داستان باید گفت وی نه تنها خلاقیت داشته بلکه یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان هنر داستان‌نویسی و یا استاد اول آن نوع شعر است» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۲۷۸). یکی دیگر از مواردی که در هنر داستان‌سرایی فردوسی اهمیت زیادی دارد، آن است که او یکی از سرایندگان اسطوره‌های کهن ایران است. اسطوره‌ها رایج‌ترین شکل روایت‌های اولیه، پیرنگ یا خط داستانی سستی هستند و در میان داستان‌گوها از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند. (کرنی، ۱۳۸۴: ۱۶). سیر داستان‌سرایی پس از فردوسی، با داستان‌های غنایی نظامی به اوج می‌رسد و بعد از نظامی مقلدان او مانند امیرخسرو دهلوی و وحشی بافقی ادامه‌دهنده این شیوه ادبی هستند؛ اما فردوسی، در این میان، از دیگر داستان‌پردازان ایران بسیار موق‌تر و کم‌نظیر بوده است. داستان‌پردازی در قالب نظم، به دلیل محدودیت در انتخاب الفاظ برای رعایت وزن، ردیف، قافیه و الگوهای موسیقی، کار داستان‌پرداز را، به مراتب، سخت‌تر می‌کند. در مورد پیشینه داستان‌نویسی در ایران باید گفت که تاریخ بلعمی، شاهنامه ابومنصوری، ویس و رامین، تاریخ بیهقی، سمک عیار، مرزبان‌نامه، کللیه و دمنه، گلستان، منظومه‌های داستانی نظامی و ... از قدیمی‌ترین آثاری است که در زمینه قصه و داستان می‌توان به آنها اشاره کرد. آثار داستانی غیر ایرانی نخستین بار از سرزمین هند وارد ایران شد و این امر عمدتاً در قرن ششم میلادی و در زمان خسرو انوشیروان رخ داده است. (دوبروین، ۱۳۸۲: ۳۳)

از آنجا که فردوسی از داستان‌پردازان بزرگ ایران است، برآن شدیم تا بخشی از اثر حماسی -

فرزند سیاوش پس از تولد، با تلاش‌های پیران پرورش می‌یابد. رستم به دلیل علاقه وافر به سیاوش در پی انتقام‌جویی برمی‌آید و خون‌های زیادی ریخته می‌شود. گیو در پی خواب گودرز، مأمور یافتن کیخسرو در سرزمین توران می‌شود. در نهایت، او پس از هفت سال کیخسرو را می‌یابد و با تلاش‌های فراوان به ایران می‌آورد و به حکومت می‌رساند. آنچه در قوام پیرنگ بایسته است، وجود رابطه علت و معلولی میان حوادث آن است. از این‌رو، برای مشخص کردن پیرنگ داستان سیاوش، ناگزیر باید کلیه حوادث اصلی و فرعی را استخراج کرد و به تجزیه و تحلیل روابط آنها پرداخت تا رابطه علی و معلولی حاکم بر آن حوادث مشخص گردد. داستان سیاوش از مجموعه حوادثی تشکیل شده است که میان آنها ارتباط علیت به طور قوی برقرار است؛ حتی ورود و خروج شخصیت‌ها نیز در خط سیر طرح داستان و در پی علتی منطقی است. این داستان به چهار بخش تقسیم می‌شود که هر بخش داستانی کوتاه به شمار می‌آید:

۱. آشنایی کاووس با کنیزک تورانی و تولد سیاوش؛
 ۲. داستان سودابه و سیاوش؛
 ۳. زندگی سیاوش در سرزمین توران؛
 ۴. کین‌خواهی خون سیاوش؛
- حوادث مهم پیرنگ داستان سیاوش عبارتند از:

۱. وجود طوس

وجود طوس در ابتدا و در اولین صحنه داستان سیاوش، حادثه‌ای است که ذهن را متوجه خود می‌کند. وجود این شخصیت دلیلی است بر اینکه در داستان‌های شاهنامه هیچ‌گزینشی بی‌دلیل نیست. حضور طوس در این داستان از آن جهت اهمیت دارد که او فردی تأثیرگذار در آینده

باعث جذابیت و گیرایی داستان می‌گردد. برای مثال، نمی‌توان پیرنگ را بدون در نظر گرفتن عنصر «شخصیت» و جدای از «گفت و گو» و یا «گفت و گو» را صرف نظر از «کشمکش» مورد بررسی قرار داد. در حقیقت انسجام یک داستان در گرو انسجام عناصر آن است. «پیرنگ مجموعه سازمان‌یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علت و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب شده است.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۹)

شاهنامه فردوسی را می‌توان رمانی در نظر گرفت که از چند داستان کوتاه و حوادث متعددی تشکیل شده که هیچ یک تصادفی و اتفاقی رخ نداده است و هر کدام از آنها می‌تواند زمینه‌ای برای داستان بعدی گردد. بیشتر داستان‌های شاهنامه بر پایه پیرنگی قوی و طرحی استوار بنا شده‌اند. «سعی و دقتی که فردوسی در طراحی جزئیات داستان‌ها و در جهت به هم پیوستن روایاتی پراکنده به خرج داده منتهای حدی بوده که یک داستان‌پرداز آگاه و اندیشه‌ور می‌توانسته است، انجام دهد.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶)

داستان سیاوش با زنجیره‌ای از روابط علت و معلولی به هم پیوسته است. در پی شکار طوس و گیو، کاووس با کنیزکی تورانی آشنا می‌شود و او را به همسری برمی‌گزیند. نتیجه این پیوند، سیاوش است. زیبایی سیاوش آن چنان است که سودابه، همسر کاووس را شیفته خود می‌کند. سیاوش به این عشق تن در نمی‌دهد. این امر باعث توطئه‌های سودابه و، در نهایت، رفتن سیاوش به سرزمین توران می‌گردد. سیاوش در آنجا با پیران و افراسیاب پیوند خویشاوندی می‌بندد؛ اما به سبب محبوبیتی که در توران کسب می‌کند، مورد حسد گرسیوز قرار می‌گیرد و در اثر سعایت او کشته می‌شود. کیخسرو

نکته قابل تأمل تعداد کسانی است که در این شکار با طوس و گيو همراهاند. در این قسمت، برای بیان تعداد همراهان عبارت «چندی سوار» به کار رفته است که با هدف دو پهلوان، یعنی شکار، تناسب کامل دارد. یکی از دلایل کمی تعداد همراهان، هدف آن دو از این حرکت است. دلیل دیگر، که در ادامه داستان دیده می‌شود، جمله‌ای است که گيو در میان مشاجره لفظی خود با طوس بیان می‌کند. اگرچه این نکته باید در مبحث زبان داستان بررسی گردد، از آنجا که گاه گفت و گو و واژه‌های به کار رفته، در پیرنگ داستان مؤثر است، لازم شد تا در اینجا به آن اشاره شود. گيو پس از ادعای طوس مبنی بر اینکه ابتدا او کنیزک را یافته است، می‌گوید:

بدو گفت گيو ای سپهدار شاه نه با من برابر بدی بی‌سپا
(بیت ۸/۴۴)

گيو، طوس را «سپهدار شاه» می‌نامد و اگر چنانچه تعداد همراهان طوس و گيو بیشتر از تعداد گفته شده در داستان بود، طوس با تکیه بر مقام، حق بیشتری برای خود قائل می‌شد و به پشتوانه سپاهیان و مقام سپهداری بر گيو غلبه می‌کرد و کار به داوری کاووس نمی‌کشید.

۴. مکان شکار

اینکه مرز ایران و توران برای شکار انتخاب می‌گردد در روابط علت و معلولی حوادث بعدی بسیار اهمیت دارد؛ زیرا پس از این گيو و طوس با کنیزکی تورانی روبه‌رو می‌شوند و نژاد تورانی کنیزک در چندین جا ایفای نقش می‌کند، که در روابط میان حوادث بسیار تأثیرگذار است. در جریانات آینده داستان افراسیاب پیشنهاد پیران را مبنی بر پناهندگی سیاوش می‌پذیرد. می‌توان یکی از دلایل این پذیرش را نژاد سیاوش دانست که

داستان فرود و کیخسرو است. در داستان فرود، طوس کسی است که به فرمان کیخسرو گوش فرا نمی‌دهد و راه سپاهیان را به سوی اقامتگاه فرود تغییر می‌دهد. پیامد ناکامی او در تصاحب کردن مادر سیاوش در این داستان، یکی از دلایل کشته شدن فرود در داستان بعدی است. در حقیقت، ناکامی طوس در اینجا دلیلی منطقی برای عمل او در داستان فرود سیاوش است. همچنین او از مخالفان پادشاهی کیخسرو است. می‌توان چنین ادعا کرد که یکی از دلایل مخالفت او سرخوردگی از کنیزی است که در مرز توران می‌یابد. در واقع، در این داستان جزئیات حوادث داستان فرود و رابطه علت و معلولی آنها در نظر گرفته شده است. باید گفت که در شاهنامه «طراحی داستان‌ها کاملاً سنجیده است. به گونه‌ای که کمتر اتفاق می‌افتد که حساب جزئیات داستان، حتی پس از گذشت زمان و حوادث بسیار از دست داستان‌سرا به در رود.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۴۱)

۲. به شکار رفتن طوس و گيو

طوس، گيو و عده‌ای از سواران قصد شکار می‌کنند. این حادثه لازمه طرح است؛ زیرا در پی آن گيو و طوس کنیزک تورانی را می‌یابند و، در نتیجه زمینه آشنایی کاووس با آن کنیز و تولد سیاوش، قهرمان اصلی داستان، مهیا می‌گردد.

۳. به گردش رفتن دو پهلوان پس از شکار

آن دو پهلوان به دلیل خستگی ناشی از شکار فراوان برای گردش به بیشه‌ای در اطراف مرز توران می‌روند. این گردش حادثه دیدار آنها را با کنیزک منطقی‌تر جلوه می‌دهد. فردوسی درباره رفتن طوس می‌گوید:

خود و گيو و چندی سوار برفتند شاد از در شهریار
(بیت ۷/۲۱)

به دیدار او در زمانه نبود برو بر زخوبی بهانه نبود
(بیت ۷/۲۹)

۷. وجود دختری تنها در بیشه‌زار

یکی از مواردی که سبب شگفتی در داستان می‌شود و حقیقت ماندنی داستان را تهدید می‌کند، وجود دختری زیبارو در بیشه‌ای بیرون از سرزمین توران است. داستان پرداز اجازه نمی‌دهد پرسشی در ذهن ایجاد شود، مگر آنکه پاسخ آن را به گونه‌ای هنرمندانه بیان کرده باشد. او با توصیف صحنه پیدا کردن کنیزک در بیشه توسط طوس و گیو، از زبان گیو پرسش‌هایی را بیان می‌کند که پس از آن کنیزک پاسخگوی آن است:

بدو گفت گیو ای فریبده ماه

تو را سوی این بیشه چون بود راه

(بیت ۸/۳۰)

اولین دلیل کنیز، کتک خوردن از پدر در اثر مستی است. او می‌گوید که حضور پدر در مجلس بزم سبب مستیش گردیده است. اما دلایل به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا این سؤال پیش می‌آید که آیا کتک خوردن دلیلی منطقی برای فرار از خانه است؟ پس در ادامه از زبان کنیزک می‌گوید:

یکی خنجری آگون برکشید

همی خواست از تن سرم را برید

(بیت ۸/۳۳)

به‌رغم این دلایل منطقی برای حضور دختری در بیشه، باز هم کاستی در داستان احساس می‌شود که چگونه ممکن است دختری خود را تنها تا مرز ایران و توران برساند؟ که به این مسئله نیز به خوبی پرداخته شده است. زمان تهدید پدر کنیزک با زمان پیدا کردن او توسط دو پهلوان زمانی منطقی برای رسیدن دختر به بیشه است، زیرا دختر زمان مستی و تهدید پدر را در شب بیان می‌کند: «شب تیره مست

ترکیبی از نژاد ایرانی و تورانی است. همچنین این مطلب می‌تواند یکی از دلایل افراسیاب در پذیرش ازدواج سیاوش و فرنگیس باشد.

۵. نژاد کنیزک

بدو گفت من خویش گرسیوزم به شاه آفریدون کشد پروزم
(بیت ۸/۳۵)

کنیز تورانی نژاد خود را نه تنها به گرسیوز که شاهزاده است، بلکه به فریدون می‌رساند. در حقیقت علاوه بر زیبایی، نژاد کنیزک نیز از عوامل مهمی است که کاووس را در انتخاب او برمی‌انگیزد. اگر آن کنیز از نژاد شاهان، به ویژه فریدون، نبود کاووس دلیلی منطقی برای تصاحب او نداشت. اهمیت نژاد کنیزک به حدی است که کاووس هنگام داوری بر خود مهر بی‌عدالتی می‌زند. از طرف دیگر، این نژاد برتر کنیزک است که باعث اختلاف میان طوس و گیو بر سر تصاحب او می‌شود؛ زیرا اگر او از خانواده‌ای با موقعیت اجتماعی پایین بود، این امکان وجود داشت که یکی از دو پهلوان از حق خود بگذرد و او را به دیگری واگذارد.

۶. زیبایی کنیزک

نکته ظریف دیگری که در ابتدای این داستان به جا و بایسته آمده است توصیف کنیز تورانی است. اولین ویژگی توصیف شده از او «خوب رخ بودن» اوست: به بیشه یکی خوب رخ یافتند پر از خنده لب هر دو بشتافتند
(بیت ۷/۲۸)

طوس و گیو هر دو خواهان او می‌شوند. اولین توصیفی که از کنیزک می‌شود دلیل این امر را مشخص می‌کند. زیبایی کنیز تورانی بارزترین ویژگی اوست و می‌تواند بهترین دلیل برای مورد توجه قرار گرفتن او باشد:

جهت نقطهٔ اوج و گره‌گشایی آن هدایت می‌کند.

۹. برگزیده شدن رستم به آموزگاری سیاوش

نکتهٔ مهم دیگر که برای حوادث بعد از نقطهٔ اوج در نظر گرفته شده است، پرورش دهندهٔ سیاوش است. با توجه به آنچه از شخصیت رستم در داستان‌های قبل مجسم شده است، مسئولیت تربیت و آموزش سیاوش به او سپرده می‌شود تا رستم به طور منطقی وارد داستان گردد و بتواند پس از رخ دادن فاجعه و رسیدن داستان به نقطهٔ اوج، به طور طبیعی، به عنوان کین‌خواه سیاوش در صحنهٔ داستان قرار گیرد و داستان جذابیت خود را با مرگ شخصیت اصلی از دست ندهد. «اغلب اوقات عناصری که در طرح اهمیت ندارند، از لحاظ درون‌مایه اهمیتی بسزا دارند.» (اسکولز، ۱۳۷۷: ۱۹) اگرچه در نقطهٔ اوج شخصیت اصلی از صحنه خارج می‌شود، داستان همچنان پویایی خود را حفظ می‌کند. بسیاری از داستان‌ها با خارج شدن شخصیت اصلی دچار سستی می‌گردند و نویسنده سعی دارد به گونه‌ای آن را به پایان رساند. (فورستر، ۱۳۵۷: ۱۲۴-۱۲۵). در این گونه داستان‌ها، بعد از نقطهٔ اوج جذابیت داستان کاهش می‌یابد؛ درحالی که در داستان سیاوش عکس این مطلب صادق است؛ یعنی با کشته شدن شخصیت اصلی، ورود دوباره رستم به داستان و تولد کیخسرو، گویا داستان دیگری آغاز می‌شود.

۱۰. یادگیری فنون مختلف از رستم

حادثهٔ مهم و تأثیرگذار بعد از تولد سیاوش آن است که رستم تربیت سیاوش را بر عهده می‌گیرد. اگرچه در ظاهر این حادثه اهمیت چندانی ندارد، «علت و انگیزهٔ حوادث است که داستان را جالب و خواندنی می‌کند، نه

آمد از دشت سور» (بیت ۸/۳۲) و زمانی که گیو و طوس او را می‌یابند، باید در حدود ظهر باشد؛ زیرا آنها صبح زود برای شکار حرکت کرده‌اند و پس از شکار، او را می‌یابند. اما به این دلیل اکتفا نمی‌شود و از زبان کنیزک حوادثی بیان می‌گردد که در بین آنها رابطهٔ علت و معلولی قوی‌ای وجود دارد و مانع از سست شدن پیرنگ داستان می‌شود. در اینجا گفت‌وگو به کمک پیرنگ می‌آید. کنیزک در پاسخ طوس، که دلیل پیاده و بدون راهنما بودن او را می‌پرسد، ضعف بدنی اسب، حملهٔ راهزنان و غارت زر و گهرهایش را مطرح می‌کند و با این دلایل تنهایی خود را توجیه می‌نماید.

۸. کشمکش میان طوس و گیو

کشمکش میان طوس و گیو حادثهٔ دیگری است که در پیرنگ تأثیر زیادی دارد. این کشمکش سبب می‌شود که دو پهلوان برای داوری به نزد کاووس بروند و، در نتیجه، کاووس کنیزک را تصاحب کند. وجود فرد میانجی نیز عامل دیگری است که به جریان داستان کمک می‌کند؛ زیرا در اثر پیشنهاد اوست که آن دو پهلوان تصمیم می‌گیرند برای پایان دادن به این مشاجره به نزد کاووس بروند:

میانشان چو آن داوری شد دراز

میانجی برآمد یکی سرفراز

که این را بر شاه ایران برید

بدان کو دهد هر دو فرمان برید

(بیت ۴۹-۵۰/۹)

«داستان سنجیده آن است که حرکتش از آغاز به سمت گره‌گشایی آرام و منطقی و کوچک‌ترین اجزای آن نیز بهره‌ور از علت و انگیزه باشد.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۷۷) داستان‌پرداز به این امر توجه دارد و از ابتدای داستان همهٔ جزئیات را در

همی رفت با او تهمتن به هم بدان تا نباشد سپهد دژم
(بیت ۱۱/۹۴)

۱۲. آزمایش سیاوش

سیاوش هفت سال مورد آزمایش پدر قرار می‌گیرد تا پاک‌زادگی او آشکار گردد. آزمایش هفت ساله سیاوش دلایلی دارد که به آن می‌پردازیم. اولین دلیل، همان است که داستان بیان می‌کند؛ یعنی بعد از هفت سال کاووس به شایستگی او پی‌برد و سرزمین کهستان را به او واگذار کند. دلیل دوم، اثبات پاکی و معصومیت سیاوش است تا در آینده داستان، کاووس هنگام تهمت سودابه، در مجازات سیاوش دچار تردید شود. دلیل دیگر اینکه، طرح داستان نیازمند این زمان است؛ زیرا سیاوش در کودکی همراه رستم به زابلستان می‌رود و در دوران نوجوانی است که به نزد پدر باز می‌گردد. این دوران، دوران مناسبی برای شیفتگی سودابه نسبت به سیاوش نیست. از این‌رو، مدت زمانی لازم است تا سیاوش به اوج جوانی و زیبایی خود رسد و زمینه دل‌باختگی سودابه فراهم آید. داستان‌پرداز این زمان را با ذکر این دلیل که سیاوش در این مدت شایسته فرمان‌روایی و حکومت گردیده است، به طور طبیعی، در داستان قرار داده، بدین‌گونه به شخصیت فرصت اظهار وجود می‌دهد. اگرچه این زمان در نگاه اول کم‌اهمیت است، در تقویت پیرنگ مؤثر است؛ زیرا «همه مطالب باید طرح داستان را تقویت کند. هر اتفاقی، چه کوچک و چه بزرگ، که در داستان روی می‌دهد باید با طرح داستان ارتباط داشته باشد.» (بیشاپ، ۱۳۸۳: ۶۶) کمک دیگری که این زمان هفت ساله به پیرنگ می‌کند آن است که در این زمان، فرصتی ایجاد می‌شود تا عشق سودابه به سیاوش به اوج خود رسد و دلیل برای اشتیاق و شیفتگی هر چه بیشتر سودابه گردد.

خود حوادث،» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۷) در حقیقت، این رویداد از چند جهت قابل اهمیت است که در اینجا و حوادث بعدی به آن اشاره می‌شود. شخصیت سیاوش باید از دیگر شخصیت‌های معمول داستان متمایز باشد. جریان‌ات آینده داستان، در ابتدای داستان پی‌ریزی می‌شود. سیاوش باید ویژگی‌ها و برتری‌هایی داشته باشد تا در سرزمین توران مورد حسد فردی چون گرسیوز قرار گیرد. زمینه این حسادت و کینه‌توزی در همین ابتدای داستان آماده می‌گردد. تیراندازی، سوارکاری، شکار و چوگان‌بازی از هنرهایی است که سیاوش نزد رستم می‌آموزد و در توران برای او امتیازی به شمار می‌آید؛ همچنین حسادت دیگران را برمی‌انگیزد. مهارت بی‌حد سیاوش در همه فنون قدری از واقعیت به دور است؛ اما با وجود شخصیت رستم واقعی جلوه می‌کند؛ زیرا تنها دست پرورده رستم است که می‌تواند همه فنون را به خوبی از پروردگار خود بیاموزد. «موقعیت استثنایی و غیر محتمل را می‌توان در شروع داستان توجیه کرد، زیرا این خود فرصتی به نویسنده می‌دهد تا از این رهگذر به تحلیل رفتار انسان در شرایط گوناگون بپردازد.» (لارنس، ۱۳۶۹: ۴۱)

۱۱. همراه شدن رستم با سیاوش

توجه به روایات اشخاص داستان، نکته دیگری است که در پیرنگ در نظر گرفته می‌شود. صحنه داستان همانند زندگی واقعی بازسازی می‌شود و سعی شده است به شرایط درونی شخصیت‌ها نیز پرداخته شود. نمونه این مطلب در علت همراهی رستم با سیاوش است. رستم او را تا دربار پدر همراهی می‌کند. تا سیاوش از این روی داد غمگین و افسرده نشود. دلیل این کار این‌گونه بیان می‌شود:

۱۳. دوری سیاوش از دربار کاووس

نکته دیگری که در این قسمت نقش مهمی دارد، دوری سیاوش از پدر است. دوری او در کودکی از کاووس، سبب می‌شود که هنگام پناهنده شدن در تصمیم خود برای رفتن به توران مردد نشود و از نظر عاطفی توانایی پذیرش زندگی در سرزمین توران را داشته باشد و، در نتیجه، در برقراری ارتباط با افراسیاب موفق نشان دهد؛ زیرا تعلق خاطری به پدر ندارد تا مانع از سازگاری او با وضعیت و محیط جدید شود. داستان‌پرداز شرایط روحی - روانی شخصیت‌هایش را نیز برای حوادث آینده مهیا می‌کند تا شخصیت دچار آشفتگی نشود.

۱۴. بازگشت سیاوش به دربار

حادثه دیگری که می‌توان آن را به عنوان بحران داستان در نظر گرفت، درخواست سیاوش از رستم است. سیاوش بعد از مدتی خواهان دیدار پدر می‌شود و تصمیم دارد به دربار پدر باز گردد. می‌توان گفت که این اولین حادثه‌ای است که در داستان ایجاد می‌کند. چراهایی در این قسمت داستان به وجود می‌آید که عبارتند از اینکه چرا سیاوش در کودکی از دربار دور می‌شود، چرا دوباره به نزد پدر باز می‌گردد و چرا آموزش سیاوش باید در جایی غیر از دربار کاووس انجام شود؟ «در طرح و توطئه، خواننده و قصه‌نویس خود را در برابر چراهای مختلفی می‌یابند و حرکت قصه چراهای آنها را یا به سوی چراهای بعدی هدایت می‌کند و یا چراها را با زیراهای ناشی از عمل و یا تفکر جواب می‌گوید.» (براهنی، ۱۳۴۸: ۲۱۱). به جز این مطلب که آموزش کودکان از کودکی آغاز می‌گردد، برای پاسخ دادن به این چراها باید به دنبال دلایل محکم‌تری بود. در جریانات بعدی داستان با

شخصیتی مانند سودابه روبه‌رو خواهیم شد. اگر سیاوش از همان کودکی در دربار می‌بود، آرام آرام رشد می‌کرد و بعدها مورد تربیت رستم قرار می‌گرفت و سودابه بزرگ شدن و بالیدن تدریجی او را می‌دید، وجود او در کنارش امری طبیعی می‌شد و دیگر دیدن زیبایی و برومندی سیاوش برایش جذابیتی نداشت و تمایلی در میان نبود.

۱۵. دیدار سودابه با سیاوش

دیدار سودابه و سیاوش از حوادث مهم داستان است. سودابه در پی شیفتگی خود نسبت به سیاوش درصدد برمی‌آید تا او را به شبستان آورد. وجود خواهران سیاوش و مهر روی پوشیدگان حرم‌سرا که طی عنصر گفت و گو بیان می‌گردد، بهترین دلیلی است که در اینجا به کمک شخصیت داستان، یعنی سودابه، می‌آید. نکته دیگر در این قسمت زمانی است که سیاوش برای رفتن به حرم‌سرا برمی‌گزیند. او به پدر صبح را وعده می‌دهد. سیاوش به این دلیل شب را برای رفتن انتخاب نمی‌کند که هرگونه بدگمانی احتمالی زوده شود.

۱۶. پیشنهاد سودابه مبنی بر انتخاب همسر برای سیاوش

یکی از خواسته‌ها و تمایلات سودابه آن است که با سیاوش هم‌نشینی کند؛ اما چون این کار بدون دلیل ممکن نیست، به دنبال بهانه‌ای است. همسر اختیار کردن سیاوش بهانه این امر می‌شود. سؤالاتی در اینجا مطرح می‌گردد که اگر پیرنگ کامل باشد، بدون شک پاسخگوی آنهاست؛ زیرا در پیرنگ هیچ سؤالی نباید بدون پاسخ بماند. همچنین «هر عملی در داستان که پشتش دلیل و انگیزه‌ای نباشد، ضعف طرح داستان را بر ملا می‌کند.» (جمالی، ۱۳۸۵: ۵۶) سؤال اول اینکه، چرا کاووس اجازه رفتن دوباره سیاوش را به حرم‌سرا می‌دهد و چرا سخنان

سیاوش، به‌رغم میل باطنی، خود را نسبت به دختر سودابه متمایل نشان می‌دهد. دلیل این امر در یک مصراع، آن هم نه آشکارا، از زبان سیاوش بیان می‌شود:

همان به که با او به آواز نرم سخن گویم و دارمش چرب و گرم
(بیت ۲۳/۲۹۰)

عشق‌ورزی سودابه به سیاوش در پی دلایلی رخ می‌دهد. «دل باختگی او بیشتر به خواهش نزدیک است تا به عشق. غدار است سیاوش را می‌خواهد تنها برای آنکه از جوانی و رعنائی او برخوردار شود. به محض آنکه از دوستی او طمع می‌برد کینه‌اش را در دل می‌گیرد و به نابودیش می‌اندیشد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۹۸) یکی از اهداف مهم سودابه از عشق‌ورزی به سیاوش تأمین آینده خویش است؛ زیرا بر این گمان است که پس از کاووس، سیاوش به تخت سلطنت می‌نشیند و از این طریق برای همیشه موقعیت او تثبیت خواهد شد. سودابه در ارتباط با سیاوش شکست می‌خورد و در صدد بدنامی اوست. «مکر او وقتی بارآور می‌شود که با سادگی سیاوش و بی‌ارادگی کیکاووس تکمیل می‌گردد.» (عابدیان، ۱۳۶۹: ۱۷۳)

۱۹. گذشتن کاووس از خطای سودابه

کاووس پس از هیاهو و تهمت سودابه، با بوییدن لباس سیاوش و اثبات بی‌گناهی او، در مورد سودابه اقدامی نمی‌کند. بی‌اعتنائی کاووس سبب حوادث بعدی می‌شود. کاووس از خطای سودابه به آسانی می‌گذرد. اگر علت این عمل کاووس از طریق تک‌گویی بیان نشود، پیرنگ در همین ابتدا دچار ضعف و سستی می‌شود و میل و رغبت مخاطب برای پی‌گیری حوادث بعدی تا حد زیادی کاهش

سودابه کوچک‌ترین شکی در دل او ایجاد نمی‌کند؟ این سؤالات از طریق عنصر گفت و گو و از زبان سودابه با دلایلی منطقی که درخواست او را موجه نشان می‌دهد، پاسخ داده می‌شود. دلایل سودابه عبارتند از: انتخاب همسری که از نژادی پاک باشد و داشتن فرزندان که سبب جاودانگی نام کاووس شوند. سیاوش با وجود آگاهی داشتن از قصد سودابه، بعد از دیدار خواهران دوباره به حرم‌سرا می‌رود. او به دو دلیل چنین می‌کند؛ اول عمل به قانون ایرانی، یعنی اطاعت از فرمان شاه؛ و دیگر اینکه «او مرد پافشاری و ایستادن نیست.» (رحیمی، ۱۳۷۱: ۹۱) در حقیقت، داستان‌پرداز با بیان جزئیات، پیرنگ داستان را از سستی دور می‌کند.

۱۷. انتخاب نکردن سیاوش دختران سودابه را

سیاوش نسبت به دختران حرم‌سرا بی‌توجه است و هیچ یک را انتخاب نمی‌کند. او سودابه را از سرزمین هاماوران و از دشمنان ایران می‌داند. از این‌رو نمی‌تواند از دختران او کسی را به همسری برگزیند.

۱۸. برخورد مسالمت‌آمیز سیاوش با سودابه

به نرمی رفتار کردن سیاوش با سودابه پس از سرریز زدن از پذیرش پیشنهاد او و خیانت نکردن به پدر، از حوادث فرعی داستان است. سیاوش نه تنها به نرمی با او سخن می‌گوید، بلکه زبان به ستایش او نیز می‌گشاید. دلیل این عمل سیاوش از طریق یک تک‌گویی درونی بیان می‌شود:

وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
بجوشد دلش گرم گردد زخشم
یکی جادوی سازد اندر نهان
بدو بگردد شهریار جهان

(بیت ۲۳/۲۸۹-۲۸۸)

فزونستشان زین سخن در نهفت
 ز بهر سیاوش نیارند گفت
 ز بیم سپهد گو پیلتن
 بلرزد همی شیر در انجمن
 کجا زور دارد به هشتاد پیل
 ببندد چو خواهد ره آب نیل
 همان لشکر نمود صد هزار
 گریزند ازو در صف کارزار

(بیت ۳۲/۲۹۰)

یکی از دلایل وجود رستم در ابتدای داستان، در این صحنه مشخص می‌گردد. با یاد کردن سودابه از رستم و ذکر قدرتمندی او، کاووس در صحت سخنان منجمان دچار تردید می‌شود. اگر رستم از ابتدا در داستان حضور نداشت در این صحنه کاووس ناگزیر بود سخن پیش‌گویان را بدون هیچ تردیدی بپذیرد و سودابه را مجازات کند و، در نتیجه، زمینه رفتن سیاوش به توران مهیا نمی‌شد و پس از آن فاجعه‌ای رخ نمی‌داد و یا باید داستان به شکلی غیر معمول مسیر خود را ادامه می‌داد و کاووس با پذیرش این سخن سودابه، که پیش‌گویان به طرفداری از سیاوش دروغ می‌گویند، او را از مجازات تبرئه می‌کرد که در این صورت پیرنگ بسیار ضعیف شکل می‌گرفت. «آلن پو می‌گوید: در سراسر نوشته، کلمه‌ای نباید نوشته شود که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به طرح داستان مربوط نباشد و تنها بدین وسیله و همراه با دقت و مهارت است که داستان به طور کامل شکل می‌گیرد» (وستلند، ۱۳۷۱: ۱۵۴-۱۵۵) در اینجا نیز نام رستم که بر زبان سودابه جاری می‌شود، به کلی جریان داستان را تغییر می‌دهد. تحریک احساسات کاووس آخرین نیرنگی است که سودابه برای فرار از مجازات می‌اندیشد. او پس از نا امید شدن در آخرین لحظه

می‌یابد. ارائه دلایل موجه برای این حادثه، پیرنگ داستان را محکم می‌کند. این عمل کاووس ناشی از کشمکش درونی او و رازی است که در خود پنهان دارد. این اقدام مصداق این عبارت است که «حادثه تصادفی است که بر آن راز و سری نهانی حاکم است و این راز و سر از دلیلی خاص سرچشمه می‌گیرد که جدال بدان معنا و مفهوم واقعی بخشیده است.» (براهنی، ۱۳۴۸: ۱۷۷) دلایلی که کاووس در ضمیر خود مطرح می‌کند عبارتند از: ترس از سرزمین هاماوران و آشوبی که امکان دارد وقوع یابد، سختی‌هایی که سودابه در آن سرزمین برای او تحمل کرده است، محبتی که از سودابه در دلش وجود دارد و داشتن فرزندانی کوچک از سودابه. ترتیب این دلایل نشانی از هنرمندی داستان‌پرداز و مهارت او در داستان‌پردازی است.

۲۰. ادعای سودابه مبنی بر باردار بودن

ادعای باردار بودن سودابه حادثه دیگر این بخش، و حضور زن حيله‌گر کامل‌کننده آن است. این ادعا در کنار دو کودک سقط شده در تشت، دلایلی هستند تا ذهن کاووس نسبت به سیاوش بدگمان گردد و در پی آن حضور منجمان و پیش‌گویان در داستان منطقی به نظر آید. اما حضور آنها نیز پایان دهنده بدگمانی کاووس و سبب اطمینان خاطر او نمی‌شود. در این میان، سخنان سودابه و دلایل او در مورد کار منجمان و اعتراف زن افسون‌گر، در مردد کردن کاووس نسبت به بی‌گناهی سیاوش مؤثرند. دلایل سودابه پس از مشخص شدن نژاد کودکان، کاملاً منطقی و سنجیده مطرح می‌گردد. او در برابر سخن منجمان چنین می‌گوید:

چنین پاسخ آورد سودابه باز
 که نزدیک ایشان جز اینست راز

تمایل درونی او به سودابه زمینه‌ای می‌شود تا سیاوش هنگام دورشدن از دربار پدر مصمم‌تر عمل کند. از سوی دیگر، سیاوش داوطلب گذر از آتش می‌شود؛ زیرا به سلامت گذشتن او از آتش سبب رسوایی بیشتر سودابه می‌شود. همچنین در گذر سیاوش از آتش این پرسش مطرح می‌شود که مگر در این آزمایش نباید دو سوی دعا از آتش بگذرند؟! اینکه تنها سیاوش از آتش می‌گذرد زمینه‌ساز چرایی رفتن سیاوش به توران است.

۲۲. امان‌خواهی سیاوش برای سودابه

امان‌خواهی سیاوش برای سودابه از لوازم پیرنگ داستان است؛ زیرا وجود سودابه در صحنه داستان تا زمان مرگ سیاوش لازم است و حضور او سبب می‌شود تا انگیزه سیاوش برای رفتن به جنگ افراسیاب و دور شدن از دربار قوی‌تر شود. از سوی دیگر، سیاوش از علاقه کاووس به سودابه کاملاً آگاه است و طی یک گفت‌وگوی درونی دلیل خود را از امان‌خواهی بیان می‌کند:

همی گفت با دل که بر دست شاه
گر ایدون که سودابه گردد تباه
به فرجام کار او پشیمان شود
زمن بیند او غم چو پیچان شود

(بیت ۳۸/۵۵۱-۵۵۰)

پیش‌بینی سیاوش کاملاً درست است؛ زیرا پس از بیرون آمدن او از آتش، سودابه ادعا می‌کند که این کار نیز جادوی زال است. این جمله، ناخودآگاه، بر ضمیر کاووس اثر می‌گذارد. توصیف وضعیت روحی کاووس توسط راوی بعد از فرمان کشتن سودابه، مؤید این مطلب است:

دل شاه کاووس پر درد شد
نهان داشت رنگ رخس زرد شد

به گریه متوسل می‌شود و کاووس را نیز با خود همراه می‌کند.

۲۱. آزمایش گذشتن سیاوش از آتش

موارد گفته‌شده دلایلی هستند تا موبدان به عنوان مشاور در داستان حضور یابند و کاووس را در تشخیص گناهکار از بی‌گناه راهنمایی کنند. گذر از آتش به عنوان تنها راه تشخیص گناهکار است. داوری‌های کاووس و ادعاهای فریب‌کارانه سودابه سبب می‌شود تا موبدان گذر از آتش را تنها راه آزمایش آن دو بدانند. آزمون آتش و گذشتن سیاوش از آن، زمینه‌ساز حوادث بعدی می‌شود. سیاوش در آینده به سرزمین توران خواهد رفت و مورد اعتماد افراسیاب قرار می‌گیرد، تا جایی که افراسیاب به او سرزمینی برای زندگی واگذار می‌کند و دخترش را نیز به همسری او درمی‌آورد. لازمه وجود چنین اعتمادی، وجودی پاک و عاری از هرگونه آلودگی است و گذشتن سیاوش از آتش پیشینه این ویژگی و تأییدی بر آن است. در این جریان، کاووس با سکوت خود از سودابه حمایت می‌کند و سیاوش مأمور گذشتن از آتش می‌شود. این عمل کاووس یکی از عوامل زمینه‌ساز رفتن سیاوش به توران می‌گردد. اگرچه کاووس در ظاهر از هیچ یک طرفداری نمی‌کند، در پاسخ سودابه که می‌گوید:

سیاووش را کرد باید درست که این بد بکرد و تباهی بجست
(بیت ۳۳/۴۶۹)

سخنی نمی‌گوید و این سکوت به معنی پذیرفتن سخن سودابه است که، خواسته یا ناخواسته، تأثیر آن هنگام پناهندگی سیاوش نمایان می‌شود. در حقیقت، اندیشه آسیب‌پذیری از سوی سودابه، ناتوانی پدر در یافتن حقیقت، بدگمانی کاووس و

علت و معلولی قوی‌ای تشکیل شده است.

۲۳. لشکرکشی افراسیاب به ایران

اولین حادثه‌ای که در بخش سوم داستان سیاوش رخ می‌دهد و، در حقیقت، اولین حادثه اصلیِ روساخت داستان و لایه‌های بیرونی پیرنگ است، لشکرکشی افراسیاب همراه با صد هزار سوار است. این خبر درون کاووس را آشفته می‌سازد و ترسی بر وجود او حاکم می‌گرداند. آنچه کاووس از شخصیت افراسیاب بیان می‌کند، دلایل ترس و نگرانی او از افراسیاب است. کاووس جنگ‌های زیادی انجام داده است؛ او به سرزمین مازندران رفته، در حالی‌که ترسی از قدرت دیوان آن دیار نداشته است؛ اما در اینجا با شنیدن خبر لشکرکشی افراسیاب ترس همه وجود او را فرامی‌گیرد.

۲۴. نرفتن کاووس به جنگ

نرفتن کاووس به جنگ با افراسیاب حادثه دیگر این بخش است. برای موجه جلوه دادن این عمل کاووس، وجود یک شخصیت فرعی در داستان لازم است. به همین منظور، موبدی وارد داستان می‌شود تا از زبان او دلایل به جنگ نرفتن کاووس بیان شود. دلایل موبد عبارتند از بر باد دادن خواسته و گنج و شکست کیکاووس در جنگ‌هایی که خود حضور داشته است. دلیل دوم منطقی‌تر از دلیل اول است؛ زیرا هر بار که کاووس جنگی را اداره کرده است، ایرانیان دچار سختی شده‌اند و فرمان‌روایی کشور به دست دشمن افتاده است؛ یکبار رفتن کاووس به مازندران و بار دیگر رفتن او به هاماوران. از این‌رو، به کاووس پیشنهاد می‌شود که پهلوانی را برای جنگ انتخاب کند و خود از رفتن منصرف شود.

(بیت ۳۸/۵۴۷)

سیاوش از شدت علاقه کاووس به سودابه آگاه است؛ از این‌رو، برای امان‌خواهی اقدام می‌کند. اگر به داستان سیاوش و سودابه با دقت توجه کنیم شاهد حوادثی خواهیم بود که در ظاهر چندان تأثیری در پیرنگ و ارتباطی با نقطه اوج داستان ندارند؛ اما با اندکی تأمل، این نتیجه به دست می‌آید که تک تک حوادث، حتی به مقدار جزئی و مختصر، بی‌ارتباط با فاجعه کشته شدن سیاوش نیستند. داستان سودابه و سیاوش، در واقع، «اپیزودی» است تا جریان داستان را به سمت و سوی فاجعه سوق دهد. اگر حیل‌گری‌ها و توطئه‌های سودابه نبود، هیچ شک و تردیدی در دل کاووس نسبت به سیاوش پدید نمی‌آمد و اگر شک و تردیدهای متعدد کیکاووس در جای جای داستان خود را نشان نمی‌داد، هرگز ذهن سیاوش به دور شدن از دربار پدر معطوف نمی‌شد و فاجعه‌ای رخ نمی‌داد. «طرح داستان هنگامی جلوه می‌کند که بین علائق و خواست‌های اشخاص داستان برخورد و درگیری پیش آید و این برخورد و درگیری سبب نتیجه‌گیری‌ها و تصمیماتی شود که داستان را به اوج خود برساند.» (وستلند، ۱۳۷۱: ۱۱۶) باید گفت که همین توطئه‌ها، بدگمانی‌ها و تضادهای درونی‌اند که تصمیم سیاوش را در رفتن به توران قوت می‌بخشند. در مجموع باید گفت که «این ماجرا در شاهنامه پیش‌درآمد وقایع مهم‌تر دیگری است که همان جنگ‌های ایران و توران می‌باشد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۷۵) اگر پیدا شدن کنیزک تورانی را بخش اول و دل‌دادگی و توطئه‌های سودابه را بخش دوم این داستان بدانیم، باید حمله افراسیاب به ایران و پناهندگی سیاوش را بخش سوم آن در نظر بگیریم که از حوادثی با روابط

۲۵. حضور رستم در جنگ

در پیرنگ، حافظه و هوش نقش مهمی بر عهده دارد. «سازنده طرح از ما انتظار دارد که وقایع را به یاد داشته باشیم و انتظار ما از او این است که نکته تصادفی و بی‌جهتی را نیاورد.» (فورستر، ۱۳۵۷: ۱۱۵) نقش حافظه در بررسی این حادثه مشخص می‌گردد. کاووس اظهار می‌کند که هیچ پهلوانی از پهلوانان حاضر در دربار، قادر به رویارویی با لشکر افراسیاب نیستند. در این میان سیاوش داوطلب جنگ می‌گردد و کاووس بدون هیچ مخالفتی از این پیشنهاد استقبال می‌کند. او در این سفر رستم را نیز به همراه سیاوش می‌فرستد. یکی از دلایل پرورش سیاوش توسط رستم در اینجا مشخص می‌شود؛ زیرا سیاوش هنر رزم‌آوری را از رستم فراگرفته است، پس می‌توان به مهارت او اعتماد کرد. تکیه بر حافظه در این قسمت این مطلب را آشکار می‌کند. باید گفت که اگر شخصیتی در داستان آفریده می‌شود، باید همه مراحل زندگی او از ابتدای داستان پیش رو گذاشته شود تا در طول داستان به بن بست برخورد نکند و بتوان شاهد بر آوردن توقعاتی بود که از شخصیت انتظار می‌رود. توصیفات که کاووس از افراسیاب می‌کند و اظهار نظری که در مورد پهلوانان دارد، سبب می‌شود وجود رستم در کنار سیاوش در ابتدای جنگ منطقی به نظر آید.

۲۶. داوطلب شدن سیاوش برای جنگ

داوطلبی سیاوش برای جنگ با افراسیاب از حوادث اصلی است. سیاوش به سه دلیل خواهان رفتن است. اول آنکه از عشق سودابه رهایی یابد؛ دوم آنکه، از بدگمانی‌های پدر دور باشد؛ دلیل سوم آنکه، با این عمل خود شهرتی به دست آورد. او با سپاهی دوازده هزار نفری به جنگ با افراسیاب

می‌رود. نکته قابل بررسی در این انتخاب، جوانی و

هم سال بودن سپاهیان با سیاوش است:

از ایران هر آن کس که گو زاده بود

دلیسر و خردمند و آزاده بود

به بالا و سال سیاوش بدنسد

خردمند و بیدار و خامش بدنسد...

ز پهلوی سوی دشت و هامون شدند

(بیت ۴۲/۶۲۲-۶۱۸)

او با اینکه از سپاه صد هزار نفری افراسیاب با خبر است، تنها دوازده هزار نفر را با خود همراه می‌برد. می‌توان گفت که نیروی جوان بسیار بیشتر از میانسال و سالخورده است و سیاوش، از این رو، در جنگ از وجود آنها استفاده می‌کند. این امر یکی از عوامل پیروزی او در جنگ می‌شود. او برای تأمین عنصر تجربه جنگی در سپاه، به وجود شخصیتی چون رستم اکتفا می‌کند و در مدت سه روز دو جنگ سخت انجام می‌دهد. این جنگ‌ها و پیروزی پس از آن، در اثر نیروی فراوان جوانان جنگجوست. پیروزی در جنگ، درستی انتخاب او را تأیید می‌کند:

دو جنگ گران کرده شد در سه روز

بیامد سیاوش لشکر فروروز ...

(بیت ۴۵/۶۵۸)

۲۷. مخالفت کاووس با ادامه جنگ

سیاوش بعد از پیروزی در جنگ طی نامه‌ای خبر پیروزی خود را به کاووس می‌دهد و از او اجازه می‌خواهد تا مرز توران پیش رود؛ اما کاووس موافقت نمی‌کند و دلیل خود را این‌گونه بیان می‌کند که اگر سپاه پراکنده شود، احتمال خطر بیشتر خواهد بود و همچنین قدرتمندی افراسیاب سبب آمدن دوباره او به جنگ خواهد شد و نیازی به شتاب کردن نیست.

۲۸. پیشنهاد صلح از سوی تورانیان

پیشنهاد صلح افراسیاب در پی حوادث دیگری رخ می‌دهد. اولین علت این پیشنهاد، سخنان نگران‌کننده گرسیوز در بیان قدرتمندی سپاه سیاوش است. علت دیگر، خواب افراسیاب است که وحشتی در دل او بر پا می‌کند و با تعبیر خواب‌گزاران در تصمیم خود، یعنی صلح با ایرانیان، مصمم‌تر می‌گردد. افراسیاب با آن سپاه عظیم، در پی یک شکست و یک خواب که می‌تواند ناشی از نگرانی‌های روزانه باشد، این‌گونه تغییر موقعیت می‌دهد و حاضر به باج‌دهی به ایرانیان می‌شود. برای این عمل افراسیاب و ایرادهای احتمالی، دلایلی قوی مطرح می‌شود که خود سبب استحکام بیشتر طرح می‌گردد. دلایل این عمل از زبان افراسیاب این‌گونه بیان می‌شود:

که گر من به جنگ سیاوش سپاه
نرانم نیاید کسی کینه خواه
نه او کشته آید به جنگ و نه من
بر آساید از گفت و گوی انجمن
نه کاووس خواهد زمن نیز کین
نه آشوب گیرد سراسر زمین

(بیت ۷۷۰-۷۷۲/۵۲)

همچنین به عنوان آخرین دلیل عنوان می‌کند که با این کار هم سرزمین‌های زیادی زیر فرمان‌روایی‌اش خواهد بود و هم زمانه از ظلم او لحظه‌ای می‌آساید. او با این سخنان عمل خود را توجیه می‌کند.

۲۹. رفتن گرسیوز نزد سیاوش

رفتن گرسیوز نزد سیاوش حادثه‌ای است که در پی آن صلح برقرار می‌شود و زمینه‌ساز پناهندگی سیاوش می‌شود. انتخاب گرسیوز به عنوان پیک دلایلی در پی دارد. در آینده داستان، گرسیوز

وسیله‌ای برای توطئه‌گری نسبت به سیاوش بعد از پناهندگی است. از این‌رو، در اینجا او مأمور ابلاغ پیشنهاد می‌شود. گرسیوز انتخاب می‌شود تا با دیدن شوکت و عظمت سیاوش تحقیر گردد؛ زیرا صلح از طرف افراسیاب، در حقیقت، اعتراف به ضعف خود در جنگ است و کسی که حامل این اعتراف نامه است، خواسته یا ناخواسته، در درون خود دچار حقارت می‌گردد. پس باید گفت که اولین پایه حسادت و کینه‌توزی گرسیوز به سیاوش در اینجا بنا می‌شود. دلیل دیگر، که در لایه‌های زیرین پیرنگ مؤثر است آن است، که اگر گرسیوز در کنار افراسیاب می‌بود و کس دیگری مأموریت پیام‌رسانی به سیاوش را به عهد می‌گرفت، بعد از پیشنهاد سیاوش ممکن بود به خاطر حضور در کنار افراسیاب و با سخنان خود بر اندیشه و تصمیم افراسیاب تأثیر گذارد و او را از پذیرفتن شرایط صلح باز دارد؛ در نتیجه، مسیر داستان تغییر کند و امکان روی دادن فاجعه کمتر شود. انتخاب گرسیوز در پی این دلایل کاملاً منطقی و ضروری به نظر می‌رسد. از نکات دیگر، که لازم است به آن اشاره شود، تعداد همراهان دویست نفری گرسیوز است. واضح است که چون وظیفه او رساندن پیشنهاد صلح است، نیاز به افراد بیشتر نیست و به درستی به آن توجه شده است.

۳۰. منتظر گذاشتن گرسیوز

گرسیوز برای شنیدن پاسخ صلح از سوی سیاوش به مدت یک هفته منتظر می‌ماند. دلیل این زمان، علاوه بر اندیشیدن و هم‌فکری، بررسی وضعیت لشکر توران و چگونگی موقعیت آنهاست. سیاوش و رستم از این کار بی‌سابقه افراسیاب در شگفت

عنوان گروگان فرستاده شوند؛ که رستم نام می‌برد. نکته ظریف در کلام سیاوش آن است که می‌گوید رستم هر یک از آنها را به نام می‌خواند. حادثه عدم حضور رستم هنگام پناهندگی سیاوش بر پیرنگ داستان تأثیرگذار است و آن را تقویت می‌کند. رستم از ابتدای لشکرکشی سیاوش، به شکلی منطقی، در کنار سیاوش قرار می‌گیرد؛ اما هنگام تسلیم شدن او و امان‌خواهی از افراسیاب، به شکلی طبیعی، از سیاوش دور می‌شود. حضور و عدم حضور رستم در کنار سیاوش بی‌دلیل نیست. اگر در این زمان رستم در کنار سیاوش قرار می‌گرفت، چه بسا، که با توجه به عرق ملی و آزادی خود، به سیاوش اجازه پناهندگی نمی‌داد و چون تابع قانون پهلوانی، یعنی اطاعت از فرمان شاه بود، امکان پیمان‌شکنی بیشتر می‌شد. نبودن رستم در کنار سیاوش باید در پی دلیلی منطقی باشد تا طرح دچار ضعف نشود. در اینجا داستان‌پرداز به وسیله گفت‌وگو به شرح این دلیل می‌پردازد. برای شرح کارهای سیاوش و خبر صلح با افراسیاب کسی باید نزد کاووس فرستاده شود که سخنش بر او تأثیر گذارد.

زلشکر همی جست گردی سوار

که با او بسازد دم شهریار

(بیت ۵۹/۸۹۳)

آگاهی کامل رستم از شخصیت کاووس باعث داوطلبی او برای این امر می‌شود. رستم بر این گمان است که تنها او قادر است پنهانی‌های این صلح را برای کاووس آشکار کند؛ بنابراین، به طور طبیعی و منطقی، از سیاوش جدا می‌شود:

چنین گفت با او گو پیلتن

کزین در که یارد گشادن سخن

همانست کاووس کز پیش بود

زتندی نکاهد نخواهد فزود

می‌مانند و از این پیشنهاد دچار بدگمانی و تردید می‌شوند. آنها با زمان یک هفته‌ای فرصتی می‌یابند تا به درستی و نادرستی سخن گرسیوز و افراسیاب پی ببرند.

۳۱. قهر رستم از دربار کاووس و ترک آن مکان

کاووس پس از شنیدن سخنان رستم برآشفته می‌گردد و به تندی با او سخن می‌گوید. او معتقد است که رستم، سیاوش را در صلح با افراسیاب برانگیخته است و با این کار به دنبال آسودگی خود بوده است. کاووس مانع بازگشت او نزد سیاوش می‌شود و دستور می‌دهد تا طوس به سوی سیاوش حرکت کند. این تندی، خشم و انتخاب جدید برای سپهداری رستم را آورده می‌کند؛ اما چون می‌داند که سیاوش نه می‌جنگد و نه پیمان‌شکنی می‌کند با خیالی آسوده، اما به حالت قهر، دربار را ترک می‌کند و، بدین‌گونه تا هنگام کین‌خواهی خون سیاوش از داستان خارج می‌شود. در این داستان، در موقع نیاز رستم وارد داستان می‌شود و در جایی که دیگر نیازی به وجود او نیست، به طور طبیعی، خارج می‌شود. هنر داستان‌پرداز اجازه نمی‌دهد داستان با شخصیت‌های متعدد و کم تأثیر آشفته گردد. البته دلایل دیگری نیز برای حضور رستم در کنار شخصیت اصلی داستان در نظر گرفته می‌شود. یکی از آن دلایل ضرورت وجود فردی آشنا به خویشان افراسیاب برای انتخاب گروگان در هنگام صلح است. در این میان، تنها رستم تجربه جنگ با افراسیاب را دارد و، به ظاهر، با خویشان او آشناست. سیاوش به او می‌گوید تا از میان خویشان افراسیاب صد نفر را نام ببر تا به عنوان گروگان به نزد ما فرستد. همچنین زمانی که سیاوش برای افراسیاب پیغام می‌فرستد تأکید می‌کند کسانی به

مگر من شوم نـزد شاه جهان
کنم آشکارا برو بر نهان

(بیت ۸۹۴ - ۸۹۶ / ۵۹)

۳۲. نامه خشم‌آلود کاووس به سیاوش

حادثه بعدی که سبب می‌شود شخصیت اصلی داستان به سوی سرنوشت محتوم خود حرکت کند، سخنان کیکاووس در نامه به سیاوش است. سیاوش در پی نامه خشم‌آلود پدر تصمیم به پناهنده شدن و دوری از کاووس می‌گیرد. مضامین توهین‌آمیز نامه کاووس به شرح زیر است:

الف) تهمت آزمندی و طمع‌کاری به سیاوش که باعث رنجش او می‌گردد:

از آن مردری تاج شاهنشهی
ترا شد سر از جنگ جستن تهی
در بی نیازی به شمشیر جوی
به کشور بود شاه را آبروی

(بیت ۹۹۵ - ۹۹۶ / ۶۵)

ب) جمله طعن‌آلود کاووس به سیاوش کاووس بزم‌نشینی سیاوش را از دلایل روی گردانی او در جنگ می‌داند و می‌گوید:

تو با خوب رویان برآمیختی
به بزم اندر از رزم بگریختی

(بیت ۱۰۰۵ / ۶۶)

از هدایایی که افراسیاب برای سیاوش می‌فرستد، خوب‌رویان آراسته است که سیاوش در نامه خود برای پدر به آنها اشاره می‌کند:

بیامد برادرش باخواسته بسی خوب رویان آراسته

(بیت ۹۱۰ / ۶۰)

این مطلب دست‌آویزی برای کاووس می‌گردد. کیکاووس به گمان خود بیان این عبارت را وسیله‌ای قرار می‌دهد تا محرکی برای سیاوش در جنگیدن با

افراسیاب شود؛ اما کاملاً عکس آن اتفاق می‌افتد. این جمله کاووس، یعنی «تو با خوب‌رویان برآمیختی» برای سیاوش تداعی‌کننده عشق‌ورزی سودابه و حیل‌های اوست. در حقیقت، این جمله کاووس، سیاوش را در تصمیم خود راسخ‌تر می‌کند. دلیل سوم، که سبب اجرای تصمیم سیاوش می‌شود، قهر رستم و بازگشت او به زابلستان است. این بازگشت برای سیاوش، که پرورش-یافته رستم است، فرمانی است در جهت بی‌اعتنایی به حکم کاووس. اهمیت بازگشت رستم به زابلستان برای سیاوش را می‌توان از دو قسمت داستان برداشت کرد. اولین مورد هنگامی است که کاووس برای سیاوش نامه می‌دهد و او را به خاطر کارش سرزنش می‌کند. سیاوش از قاصد نامه جریان آمدن رستم را می‌پرسد و با شنیدن قهر رستم از دربار، اندوهگین می‌شود. غیر از دلایل ذکر شده، دلایل دیگری نیز در تصمیم سیاوش تأثیر گذارند که بیشتر جنبه اخلاقی دارند. سیاوش می‌داند که اگر گروگان‌ها را به نزد کاووس بفرستد، خون آنها ریخته خواهد شد و به سبب این نزد خداوند شرمند خواهد بود. دلیل دیگر تعهد اخلاقی او در برابر افراسیاب است. این دلایل مانع از آن می‌شود که فرمان کاووس را اطاعت کند. همچنین می‌داند که اگر به نزد پدر بازگردد چیزی جز بدی نخواهد دید و از طرف سودابه آزار خواهد دید. در حقیقت، می‌توان گفت که «اگر رستم با سیاوش می‌بود و به پیامبری نزد کاووس نمی‌رفت، اگر کاووس او را نمی‌راند و سرد نمی‌گفت، اگر سیاوش به فرمان پدر به ایران باز می‌گشت، اگر گروگان‌ها را به افراسیاب باز پس نمی‌فرستاد این همه نواقصی است که داستان را با ضعف تألیف توأم می‌کرد.» (یغمایی، ۱۳۵۷: ۳۱۰)

۳۳. دعوت سیاوش به توران

افراسیاب، در پی درخواست پیران، سیاوش را

آشکار خواهد شد. در آینده، سیاوش در سرزمین توران به همدم، غمخوار و پشتیبانی نیازمند است و این استقبال می‌تواند اعتماد و اطمینان را در وجود سیاوش ایجاد کند تا پیران را محرم خود بداند. شادمانی آن دو از میان گفت و گوهایشان در اولین دیدار مشهود است. سیاوش پس از برخورد صمیمی و گرم پیران، در همان لحظه اول دیدار از وفاداری او سخن می‌گوید:

گر ایدونک با من تو پیمان کنی
شناسم که پیمان من مشکنی

(بیت ۱۲۴۷/ ۸۱)

وجود پیران در اینجا لازمه پیرنگ است؛ زیرا اگر کسی غیر از او به استقبال سیاوش می‌آمد، با توجه به کشمکش‌های درونی سیاوش در انجام این کار، این امکان وجود داشت که او بازگردد و از تصمیم خود منصرف شود؛ اما وجود پیران و سخنان اطمینان‌بخش او سبب می‌شود تا داستان به سمت نقطه اوج حرکت کند.

۳۵. گرمی استقبال افراسیاب از سیاوش

نحوه دیدار سیاوش و افراسیاب از حوادث تأثیرگذار بر روند داستان است. افراسیاب برای استقبال از سیاوش پیاده به کوی می‌آید و به گرمی با او دیدار می‌کند:

پیاده بیه کوی آمد افراسیاب
از ایوان میان بسته و پر شتاب
سیاوش چو او را پیاده بدید
فرود آمد از اسب و پیشش دوید
گرفتند مر یکدگر را به بر
بسی بوسه دادند بر چشم و سر

(بیت ۱۲۶۶-۱۲۶۸/ ۸۲)

در اینجا قید «پیاده» نقش زیادی در القای مفهوم دارد. شاعر قادر است این واژه را به کار نبرد؛ اما، در این صحنه، به بیان مفهوم جمله کمک زیادی می‌کند؛ گویا پیاده بودن افراسیاب برای سیاوش عملی

برای اقامت در توران دعوت می‌کند. سخنان پیران در ستایش سیاوش، اولین عامل برای پذیرفتن این پیشنهاد از سوی افراسیاب است. پیران نزد افراسیاب از بی‌همتایی، فرهنگ و شایستگی‌های سیاوش سخن می‌گوید. او در خلال سخنان خود به نژاد مادر سیاوش نیز اشاره دارد تا بدین وسیله به افراسیاب یادآور شود که نژاد سیاوش در اصل شاخه‌ای از نژاد تورانی است:

هنر با خرد نیز بیش از نژاد
ز مادر چنو شاهزاده نژاد
(بیت ۱۱۱۳/ ۷۲)

قدرت داستان‌پردازی فردوسی در اینجا خود را نشان می‌دهد. در حقیقت، زمینه این پذیرش از سال‌ها قبل، یعنی زمان آشنایی کاووس با مادر سیاوش، آماده شده است. دلیل دوم، که پیران به آن اشاره دارد، عمل جوانمردانه سیاوش در مورد بازگرداندن گروگان‌ها به توران است. پیری کاووس و جاننشینی سیاوش سومین دلیل پیران است. این امر برای افراسیاب امتیازی به شمار می‌آید. دلیل دیگر رهایی، هر دو کشور از جنگ است.

قسمت چهارم داستان سیاوش از زمان ورود او به توران تا نقطه اوج داستان، یعنی کشته شدن سیاوش است. حوادث قبلی داستان باهمه روابط علت و معلولی موجود در آن، درحقیقت، برای این قسمت از داستان پی‌ریزی شده‌اند.

۳۴. حرکت سیاوش به سمت توران و استقبال پیران از او

حرکت سیاوش به سمت توران اولین حادثه این قسمت و استقبال پیران از او واقعه دیگر است. پیران با شنیدن خبر حرکت سیاوش همراه با هزار تن از خویشان خود به استقبال سیاوش می‌آید؛ در حالی که گرسبوز میان افراسیاب و سیاوش قاصد بوده است. این عمل ناشی از منطقی است که در آینده برای مخاطب

سیاوش رابطه علت و معلولی حوادث و وقایع داستان را به دقت در نظر داشته است تا داستان در جایی دچار خلل و سستی نگردد؛ همچنین بیان شد که دلیل تربیت سیاوش توسط رستم سرآمدی او در میان تورانیان هنگام پناهندگی به سرزمین توران است. سیاوش در چند جا، ناخواسته، سبب آزردن شدن گرسیوز می‌شود. این امر سبب حسادت گرسیوز و توطئه‌های او علیه سیاوش می‌شود. دلایل این خصومت عبارتند از:

- حضور او هنگام چوگان بازی سیاوش

سیاوش که به درخواست افراسیاب وارد میدان چوگان بازی می‌شود، با مهارت کافی در برابر پیران، جهن، گرسیوز و... پیروز می‌شود. پیروزی سیاوش، ستایش‌های اطرافیان و شادی افراسیاب خاطرۀ این شکست را در ذهن گرسیوز ماندگار و کینه‌توزی او را سبب می‌شود.

- ناتوانی او در زه کردن کمان

از دیگر حوادثی که زمینه کینه و حسد را در وجود گرسیوز آماده می‌کند، عدم توانایی او در زه کردن کمان است.

- هم‌نشینی‌های پی‌درپی افراسیاب با سیاوش

پس از ورود سیاوش به سرزمین توران، افراسیاب تنها با او هم‌نشینی می‌کند و این امر باعث خشم گرسیوز می‌گردد.

- گزینش سیاوش هنگام ازدواج

شاید یکی از دلایل دیگری که کینه سیاوش را در دل گرسیوز سبب می‌شود آن است که پیران هنگام همسرگزینی سیاوش سه دختر افراسیاب، سه دختر گرسیوز و چهار دختر خود را معرفی می‌کند؛ اما سیاوش اول دختر پیران و، پس از چندی، دختر افراسیاب را به همسری برمی‌گزیند و از میان دختران پیشنهادشده گرسیوز کسی را انتخاب نمی‌کند. در

غیر منتظره بوده است. از سوی دیگر، سخنان افراسیاب در سیاوش ایجاد محبت می‌کند. افراسیاب سیاوش را فرزند خود و توران را سرزمین امنی برای اقامت او می‌داند:

کنون شهر توران ترا بنده‌اند
همه دل به مهر تو آکنده‌اند
مرا چیز با جان همی پیش تست
سپهد به جان و به تن خویش تست

(بیت ۱۲۷۴ - ۸۳/۱۲۷۵)

با مقایسه این صحنه و صحنه اولین دیدار کاووس و سیاوش، تفاوت این دو برخورد به خوبی آشکار خواهد شد. صحنه دیدار کاووس و سیاوش این‌گونه توصیف شده است که کاووس خود به استقبال فرزند نمی‌رود و حتی از جای نیز بلند نمی‌شود؛ بلکه سیاوش و بزرگان کشور به حضور او می‌آیند و زمانی که سیاوش پدر را می‌بیند، این سیاوش است که به سمت او حرکت می‌کند.

۳۶. هنرنمایی‌های سیاوش در برابر افراسیاب

حادثه دیگری که داستان را آرام به سمت نقطه اوج می‌کشاند، هنرنمایی‌های سیاوش نزد افراسیاب است که هم سبب محبت در دل افراسیاب می‌شود و هم سبب کینه‌توزی گرسیوز. این هنرها عبارتند از: مهارت سیاوش در چوگان بازی، مهارت در شکار، زه کردن کمان و تیراندازی.

۳۷. کینه‌توزی‌های گرسیوز

حادثه مهم دیگر، کینه‌توزی‌های گرسیوز به سبب محبت و توجه بیش از اندازه افراسیاب به سیاوش است. وجود او از مهم‌ترین عواملی است که پیرنگ را تقویت می‌کند و شالوده داستان را محکم می‌سازد. گفته شد که داستان پرداز از ابتدای زندگی

دوربینی داستان‌پرداز در ساختمان طرح و همچنین محکم بودن و پیوسته بودن پیرنگ‌های داستان‌های شاهنامه است. دیگر آنکه، سیاوش در سرزمین توران تنها پیران را محرم می‌داند و تا حد پدر، او را می‌ستاید. دلیل دیگر، که از خلال داستان می‌توان به آن پی‌برد، آن است که، در حقیقت، ازدواج اول سیاوش تمهید و ضمانتی است برای ازدواج با فرنگیس. خواب افراسیاب و ترس ایجاد شده از تعبیر آن، علت پذیرش سیاوش در توران است و این ترس سبب می‌شود تا سیاوش را بپذیرد؛ پس عاقلانه نیست که تنها پس از مدتی کوتاه دختر خود را به ازدواج او درآورد. به همین دلیل، جریره انتخاب شود تا افراسیاب هنگام خواستگاری سیاوش از فرنگیس، کمتر دچار تردید و دودلی گردد. همچنین شاهد این امر باشد که چگونه پیران با آن همه تجربه و دانایی حاضر به وصلت با سیاوش شده است.

۳۹. پیشنهاد پیران برای ازدواج سیاوش با فرنگیس

پیران خواهان آن است که فرنگیس را به همسری سیاوش درآورد. او می‌داند اگر سیاوش به دامادی افراسیاب درآید، از یک سو سبب ارتقای مقام او می‌گردد و، از سوی دیگر، اقامت همیشگی سیاوش را در پی دارد؛ که نتیجه این امر اطمینان خاطر افراسیاب است. پیران با وجود اینکه سیاوش داماد اوست، ازدواج با فرنگیس را به او پیشنهاد می‌کند. دلیل این اقدام به کمک گفت و گو و از زبان خود شخصیت بیان می‌شود. دلیل پیران محکم‌کننده پیرنگ است. پیران به سیاوش می‌گوید که اگرچه دختر من همسر توست، من به فکر موقعیت تو نیز هستم و شایسته است که همسری از نژاد شاهان اختیار کنی. با توجه به ویژگی‌های شخصیتی پیران، این عمل او کاملاً طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد. در نهایت،

هیچ جای داستان به این آزدگی گرسیوز اشاره نشده است؛ اما از یک جمله می‌توان این آزدگی را احساس کرد. زمانی که گرسیوز در سیاوش گرد است، خیر به دنیا آمدن فرود را به سیاوش می‌دهند. در آنجا گرسیوز جمله‌ای می‌گوید که می‌توان گفت نشانه نارضایتی او از همسرگزینی سیاوش است:

چو بشنید گرسیوز این مژده، گفت

که پیران شد امروز با شاه جفت

(کزازی، ۱۳۸۲، بیت ۱۷۵۹/۸۳)

اگرچه این بیت در چاپ مسکو ذکر نشده است، به دلیل درج آن در بعضی نسخه‌های شاهنامه می‌توان به آن استناد کرد.

۳۸. همسرگزینی سیاوش

حادثه مهم بعد از ورود سیاوش به توران، همسرگزینی اوست که آن نیز دلایلی دارد. یک سال پس از ورود سیاوش به توران، پیران با ذکر دلایلی از او می‌خواهد تا همسری اختیار کند. اولین دلیل پیران برای این درخواست، نداشتن خویشاوند و تنها بودن سیاوش در این سرزمین است. دلیل دیگری که از سخنان راوی می‌توان به آن پی‌برد آن است که سیاوش پس از ازدواج با جریره دیگر از پدر و رستم، که نمادی از ایران است، یادی نمی‌کند:

همی بود با او شب و روز شاد

نیامد ز کاووس و دستانش یاد

(بیت ۱۴۴۲/۹۴)

- دلایل سیاوش در انتخاب جریره

انتخاب جریره و وارد شدن این شخصیت به عرصه داستان، یکی از دلایل پایه‌گذاری داستان فرود است که، سال‌ها بعد، پس از مرگ سیاوش شکل می‌گیرد. این امر نشان‌دهنده آینده‌نگری و

در این میان، دلیل دیگری نیز وجود دارد که از بررسی حوادث و رویدادهای داستان می‌توان به آن پی برد. بعد از رسیدن سیاوش و پیران به آن سرزمین و گذشت یک هفته، افراسیاب پیران را مأمور گرفتن باج و خراج چین و هند می‌کند. به مأموریت فرستادن پیران هنگام بنای شهر سیاوش گرد، با برنامه و منطق خاصی پی‌ریزی شده است. نبود او سبب می‌شود که در بازگشت، مشتاقانه، آهنگ سیاوش گرد کند و سپس در حضور افراسیاب، ضمن تمجید از سیاوش، به توصیف سیاوش گرد پردازد. همین شور و اشتیاق در سخنان پیران سبب می‌شود که افراسیاب گرسیوز را برای دیدن شهر سیاوش به آنجا روانه کند. این دیدار از حوادث اصلی رساندن داستان به نقطه اوج است. در نتیجه، باید گفت که رفتن پیران از نزد سیاوش هنگام بنای شهر، تصادفی و بی‌دلیل نبوده است. در اینجا باید اذعان کرد حوادثی که در داستان سیاوش رخ می‌دهد همه تو در تو و پیچیده است. چه بسا حادثه‌ای بسیار جزئی و بی‌اهمیت که می‌تواند در شکل‌گیری حوادث بزرگ مؤثر باشد.

۴۱. سخن چینی و بداندیشی گرسیوز نسبت به سیاوش

این امر دلایلی دارد که عبارتند از:

- گرسیوز از دیدن شهر سیاوش گرد، جاه، جلال و کاخ سیاوش و همچنین دیدن فرنگیس در پیشگاه خشمگین می‌شود؛
- چوگان بازی سیاوش در مقابل گرسیوز که سبب آزردن او می‌شود؛
- تیراندازی سیاوش و برگرفتن زره‌ها از زمین، در برانگیختن حسادت و کینه گرسیوز بسیار مؤثر است؛
- مهارت سیاوش در تیراندازی به طوری که ده تیر بر نشانه می‌زند و همه برهدف اصابت می‌کنند؛

پیران مأمور رساندن این درخواست به افراسیاب می‌شود. لحن آرام، کلام نافذ و قدرت تأثیرگذاری پیران بر شخصیت افراسیاب سبب این امر است. پیران، در این داستان، برای موقعیت‌های بحرانی کمک خوبی به شمار می‌آید. تکیه بر عنصر «تعلیق» و بحرانی کردن شرایط باعث دل‌زدگی و ملالت‌آور بودن داستان می‌گردد و تحرک و پویایی از آن گرفته می‌شود. فراز و نشیب‌های داستان باید منطقی و متناوب باشد تا خواننده را به سوی خود جذب کند. از هنگام ورود پیران به داستان شخصیت او کاملاً معرفی شده و شناخته شده است و از تفکرات پیران و سخنانش می‌توان به ویژگی‌های او پی برد. پیران شخصیتی است که در بیشتر امور مشاور و راهنمای افراسیاب است و سخنش همواره مورد پذیرش شاه توران قرار می‌گیرد. این مطلب در میان گفت‌وگوهای میان آن دو دیده می‌شود. افراسیاب دلیل پذیرش خود را دانایی و نیکاندیشی پیران می‌داند.

۴۰. واگذاری سرزمین گنگ دژ به سیاوش

چرایی این حادثه از دید افراسیاب آن است که:

بود کت ز من دل بگیرد همی

و زین بر نشستن گریزد همی

(بیت ۱۵۶۴/۱۰۲)

از جهت پیرنگ داستان، این حادثه وسیله‌ای است تا سیاوش از دربار افراسیاب دور گردد و فرصتی برای سخن‌چینی و توطئه‌های گرسیوز مهیا شود. هنگام حرکت سیاوش به طرف شهر موعود پیران نیز با او همراه است. دلایل این همراهی آن است که:

که سالار پیران از ان شهر بود

که از بدگمانیش بی بهر بود

(بیت ۱۵۷۴/۱۰۲)

۴۴. فرمان افراسیاب برای کشتن فرنگیس

این عمل افراسیاب دو علت دارد که یکی زمینه ساز دیگری است. علت اول آنکه فرنگیس، پس از کشته شدن سیاوش، زبان به نفرین افراسیاب می‌گشاید، دلیل دوم آن است که فرزند سیاوش باید قبل از تولد کشته شود.

زندش همی چوب تا تخم کین
بریزد برین بوم توران زمین
نخواهم ز بیخ سیاوش درخت
نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت

(بیت ۲۳۶۱-۲۳۶۲ / ۱۵۴)

۴۵. وجود پیلسم، برادر پیران، در صحنه کشته شدن سیاوش

حضور فردی بی طرف در صحنه کشته شدن سیاوش لازم است تا امکان خبر رسانی به پیران و آگاهی او از تصمیم شاه توران فراهم آید و در نهایت، با وساطت او از مرگ فرنگیس جلوگیری شود. این صحنه بهترین فرصت برای شخصیت است تا وظیفه پیغام‌رسانی را به انجام رساند.

۴۶. حضور پیران در دربار قبل از کشته شدن فرنگیس و سخنان خردمندانه او

پیران توسط برادران خود از تصمیم افراسیاب با خبر می‌شود و خود را به دربار می‌رساند. سخنان پیران با افراسیاب سبب زنده ماندن فرنگیس می‌شود. این گفت‌وگو نقش مهمی در پیرنگ داستان دارد و اهمیت آن در چگونگی بیان پیران است که در مبحث گفت‌وگو بررسی خواهد بود. پیران به کمک شخصیت‌پردازی قوی از ابتدا شخصیتی مثبت و خیرخواه نشان داده می‌شود. او

- کشتی گرفتن با دمور و گروهی زره که، در نهایت، با شکست آن دو به پایان می‌یابد. البته در اینجا باید اشاره کرد که داوطلبی گروهی زره برای کشتی با سیاوش حادثه‌ای است تا نقطه اوج را شکل دهد. پیرنگ داستان ایجاب می‌کند که گروهی وارد داستان شود و سیاوش، گروهی را شکست دهد تا در دل او کینه‌ای جای گیرد و برای جبران آن شکست در نقطه اوج داستان کُشنده سیاوش باشد.

۴۲. بدگمانی افراسیاب به سیاوش

بدگمانی و کینه‌توزی افراسیاب نسبت به سیاوش به دلیل سخنان کینه‌توزانه و پر نیرنگ گرسیوز است:

برشاه رفتی زمان تا زمان
بداندیشه گرسیوز بدگمان
ز هر گونه رنگ اندر آمیختی
دل شاه ترکان برانگیختی

(بیت ۱۹۸۶-۱۹۸۷ / ۱۲۹)

۴۳. دروغ و فریب‌کاری گرسیوز

آخرین حادثه که پس از آن فاجعه رخ خواهد داد، دروغ و فریب‌کاری‌های گرسیوز است. او که از طرف افراسیاب مأمور رساندن نامه‌ای به سیاوش است تا بدین وسیله او را به دربار دعوت کند، با سخنان خود ذهن سیاوش را نسبت به فراخوانی افراسیاب بدبین می‌کند و به او پیشنهاد می‌کند تا با سپاه و آماده جنگ به سمت دربار افراسیاب حرکت کند. از سوی دیگر، به افراسیاب یادآور می‌شود در صورتی که سیاوش با سپاه به این سو بیاید، بی‌شک قصد جنگ دارد و بهتر است او در حمله پیش‌دستی کند. با همین توطئه‌گری فاجعه کشته شدن سیاوش رخ می‌دهد.

یعنی شبانان کوه، هستند. کیخسرو باید در آینده با افراسیاب دیداری داشته باشد تا با دیدن بی‌خردی کیخسرو از کشتش صرف‌نظر کند. این بی‌خردی زمانی طبیعی‌تر به نظر می‌رسد که کیخسرو نزد قشری پرورش یابد که این نقص در کودک برایشان کمتر اهمیت داشته باشد و درصدد برطرف کردن آن نباشند. همچنین کیخسرو باید در نزد شبانان رشد کند و تربیت گردد تا در آینده آنچه از شخصیت بی‌کینه، پاک و بی‌آلایش او در برابر مخاطب به نمایش درمی‌آید باعث شگفتی نشود. اگر او در دربار افراسیاب می‌بالید، تحت تأثیر شخصیت افراسیاب قرار می‌گرفت و هرگز بی‌آلایشی را تجربه نمی‌کرد. ساده‌زیستی کیخسرو در کودکی می‌تواند یکی از دلایل زمینه‌ساز برای کناره‌گیری او از حکومت در پایان پادشاهی و اواخر عمر باشد.

۵۰. دیدار پیران و کیخسرو پس از گذشت سال‌ها

پیران برای دیدار کیخسرو به نزد او می‌رود. این حادثه در پی حادثه دیگری رخ می‌دهد. شکار شیر و پلنگ توسط کیخسرو باعث نگرانی شبان شده است. این نگرانی در شبان نیز دلیلی به همراه دارد. او از مجازات پیران برای آسیب رسیدن به کیخسرو هراسان است:

نباید که آید برو برگزند
بیاویزدم پهلوان بلند

(بیت ۲۴۸۶ / ۱۶۲)

نگرانی شبان او را بر آن می‌دارد تا پیران را از این واقعه باخبر کند. در حقیقت، این چند حادثه، یعنی «بی‌باکی کیخسرو در شکار»، «نگرانی شبان از مرگ» و «رفتن به نزد پیران» همچنین «رفتن پیران برای دیدار کیخسرو» کامل‌کننده و لازم و ملزوم یکدیگرند. پیران با دیدن کیخسرو و شباهت او با

شخصیتی است که سخنش همواره مورد پذیرش افراسیاب است؛ از این‌رو، حضور او در این صحنه کاملاً منطقی به نظر می‌رسد.

۴۷. خواب دیدن پیران توگد کیخسرو را

شاید نتوان این خواب را حادثه‌ای تأثیرگذار در روند داستان دانست، اما از جهت چگونگی برخورد پیران با توگد کیخسرو و حمایت او از کودک می‌توان آن را از حوادث فرعی دانست. در طول داستان، علاقه پیران به سیاوش کاملاً مشهود است. اکنون با دیدن سیاوش در خواب آن محبت دوباره برانگیخته می‌شود و همین امر سبب می‌شود تا با دیدن کیخسرو و شباهت او به پدر سوگند یاد کند که نمی‌گذارد افراسیاب به او دست یازد.

۴۸. سخنان پیران با افراسیاب پس از توگد کیخسرو

پیران خردمندترین شخصیت داستان سیاوش است. او خبر توگد کیخسرو را، به شیوه خود، یعنی منطق خردمندانه، به افراسیاب می‌رساند و با کلام خود سبب می‌شود تا کودک از مرگ نجات یابد.

۴۹. فرستادن کیخسرو در نزد شبانان کوه

در این حادثه دو نکته حائز اهمیت است. یکی محل پرورش کیخسرو، یعنی کوه؛ و دیگر مربیان اوست. کیخسرو باید برای آینده ایران آماده شود. او فتح دژ بهمن و گذشتن از جیحون را پیش رو دارد که هر دو نیازمند شجاعت و رزم‌آوری بسیاری است. از آنجا که یادگیری فنون رزم و بی‌باکی در نزد پیران و در تیررس نگاه افراسیاب میسر نیست، به ناچار، باید از دربار دور باشد. بنابراین، بهترین مکان برای پرورش او کوهستان است. نکته دیگر، که با ظرافت مورد توجه قرار گرفته است، مربیان کیخسرو،

زده است، پس از این حادثه به نزد مادر بازمی‌گردد. همین امر باعث زنده ماندن، فرار به ایران و به پادشاهی رسیدن کیخسرو می‌شود.

۵۵. فرستادن کیخسرو به سیاوش گرد نزد فرنگیس

اهمیت این حادثه در مکان ذکر شده است. او به سیاوش گرد می‌رود و بدین ترتیب از دربار افراسیاب دور می‌گردد. این دوری لازمه پیرنگ داستان است؛ زیرا در صورتی که او در دربار افراسیاب می‌ماند، افراسیاب از نزدیک شاهد بالیدن او می‌بود و این احتمال وجود داشت که با دیدن هنرهای کیخسرو، در زنده نگه‌داشتن او دچار تردید شود و امکان مرگ کیخسرو بیشتر گردد. اهمیت دیگر این مکان آن است که هنگام فرار گیو، کیخسرو و فرنگیس، کسی در لحظات آغازین این سفر، به خاطر دوری مکان، با خبر نگردد و خبر حرکت آنها دیرتر منتشر شود. در غیر این صورت هرگز حرکتی به سمت ایران آغاز نمی‌شد و داستان‌های بعدی شکل نمی‌گرفت.

۵۶. خبردار شدن رستم از مرگ سیاوش و لشکرکشی

او به دربار کاووس

رستم با شنیدن خبر مرگ سیاوش با سپاهی به سمت دربار پادشاهی کاووس حرکت می‌کند. او از هنگام بازگشت به زابلستان و قهر با کاووس، در داستان حضوری ندارد و سخنی از او در میان نیست. اما به محض اینکه داستان به وجودش دارد، به شکلی طبیعی، در صحنه حاضر می‌شود. حضور او در داستان لازم و ضروری است. او در شکل‌گیری حوادث بعدی و، همچنین، دیگر داستان‌های شاهنامه، از جمله داستان کیخسرو، نقش مؤثری دارد.

سیاوش بر آن می‌شود تا او را نزد خود تربیت کند.

۵۱. پرورش کیخسرو توسط پیران

تغییر محیط زندگی کیخسرو، به ویژه تربیت شدن او نزد پیران، برای شخصیت‌پردازی ضروری است. یکی از لوازم پادشاهی دانش و خردمندی است و چون این امر توسط شبانان چندان به خوبی انجام نخواهد گرفت، باید کیخسرو نزد کسی تربیت شود تا به شایستگی لازم دست یابد. نکته دیگر زمان این جابه‌جایی است. از شواهد داستان چنین برمی‌آید که پیران، کیخسرو را در سنی به نزد خود می‌آورد که دوران بلوغ فکری و رشد عقلانی اوست. این بهترین زمان برای تعلیم دادن فرد است.

۵۲. کشمکش درونی افراسیاب با خود

افراسیاب از اینکه نواده فریدون نزد شبانان بزرگ شود، احساس شرمندگی می‌کند. این امر بی‌تأثیر در حوادث بعدی نیست:

نیبره فریدون شبان پرورد

ز رای و خرد این کی اندر خورد

(بیت ۱۶۳/۲۵۰۶)

۵۳. سخنان پیران با افراسیاب برای دیدار کیخسرو

پیران که آماده پیشنهاد دادن به افراسیاب برای دیدن کیخسرو است، از کشمکش درونی افراسیاب استفاده می‌کند و با سخنان خود به او اطمینان می‌دهد:

که پروردگار از پدر برترست

اگر زاده را مهر با مادرست

(بیت ۱۶۴/۲۵۱۳)

۵۴. دیدار افراسیاب با کیخسرو

کیخسرو، که طبق دستور پیران خود را به دیوانگی

به جنگ رستم می‌آمد. با توجه به قدرتمندی رستم— این احتمال وجود داشت که افراسیاب به دست رستم کشته شود. نیامدن افراسیاب به جنگ، خود عاملی می‌گردد تا داستان کشتن خود را از دست ندهد و مخاطب را در انتظار نگه دارد.

۶۰. به جنگ رفتن پیلسم و کشته شدن او

این حادثه در گروه حوادث فرعی داستان قرار می‌گیرد. اگرچه نقش مستقیمی در پیرنگ ندارد، لازمه حادثه بعدی داستان، یعنی حضور پیران در برابر لشکر رستم و کیخسرو، است. انتخاب پیلسم برای جنگ قابل تأمل است. او به فرمان افراسیاب قصد رفتن دارد؛ اما پیران به این امر راضی نیست و دلایلی برای این نارضایتی بیان می‌کند؛ اول آنکه:

گر او با تهمتن نبرد آورد
شود سرخویش را زیر گرد آورد
دل گوان را شکسته به جنگ
بود این سخن نیز بر شاه ننگ

(بیت ۲۸۱۲-۲۸۱۳/۱۸۴)

دلیل دوم، که از احساس پیران ناشی می‌شود و اهمیت فراوان دارد، آن است که:

برادر تو دانی که کهنتر بود
فزون‌تر برو مهر مهتر بود

(بیت ۲۸۱۴/۱۸۴)

پیرنگ داستان بر رفتن پیلسم و کشته شدن او تأکید دارد، زیرا با کشته شدن پیلسم، محبت پیران به او، با توجه به کلام خود او در مصراع دوم بیت فوق، او را بر آن می‌دارد تا نسبت به کیخسرو تغییر موضع دهد و برای انتقام خون برادر وارد جنگ شود. البته حضور پیران در جنگ با رستم دلایل مهم‌تری نیز دارد که وابسته به ویژگی‌های شخصیتی پیران است.

۵۷. کشته شدن سودابه و عدم واکنش از طرف

کیکاوس

کاووس، با همه علاقه خود به سودابه در برابر عمل رستم، یعنی کشتن سودابه، از خود حرکتی نشان نمی‌دهد. سکوت او به معنی عمل کردن است. او با توجه به برتری مقام نسبت به رستم، از خود واکنشی نشان نمی‌دهد. در اینجا توصیف به کمک پیرنگ می‌آید. راوی با توصیف حالت رستم، علت این عمل کاووس را این گونه بیان می‌کند:

نگه کرد کاووس بر چهر او
بدید اشک خونین و آن مهر او

(بیت ۲۶۲۳/۱۷۲)

اما دلیل مهم‌تر این حادثه در گرو شخصیت‌پردازی قوی از رستم است. پردازش شخصیت رستم در طول داستان و بیان حالات و رفتارهای او در موقعیت‌های مختلف سبب می‌شود تا مخاطب از این مسئله به راحتی بگذرد و بی‌تفاوتی کاووس در برابر عمل رستم، کاملاً قابل توجیه جلوه کند.

۵۸. حمله رستم به توران و شکست اورازاد توسط فرامرز

رستم برای کین خواهی خون سیاوش به سرزمین توران حمله می‌کند؛ در حقیقت، این عمل رستم مبارزه در برابر خطر انقراض انسانیت انسان است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۲۲۴). این حرکت حوادث بسیاری را سبب می‌شود؛ از جمله رفتن فرامرز به جنگ اورازاد و شکست دادن او. شکست اورازاد، از یک سو، ترس و هراس در دل افراسیاب ایجاد می‌کند و، از سوی دیگر، فرصتی است تا قبل از رسیدن لشکر رستم، تورانیان خود را آماده جنگ کنند.

۵۹. کشته شدن سرخه فرزند افراسیاب

اگر به جای سرخه، در همان ابتدا، افراسیاب

منطقی به نظر می‌آید. پس این نتیجه به دست می‌آید که، اتّفاقی و تصادفی، از «باز» در داستان استفاده نشده است.

۶۳. کشتار مردم توسط رستم در اثر سخنان زواره وجود زواره در این قسمت لازمه داستان است و صحنه به شکار رفتن او و دیدن گردش‌گاه سیاوش همگی تمهیداتی است تا رستم به کشتار تورانیان دست زند. زواره، که با دیدن آن مکان دگرگون می‌شود، با سخنان خود رستم را در گرفتن انتقام خون سیاوش تحریک می‌کند. رستم نیز دست به کشتار مردم می‌زند و زمینه جنگ میان ایرانیان و تورانیان آماده‌تر می‌شود.

۶۴. بازگشت رستم و لشکر ایران به سرزمین خود پس از سخنان مهتران، رستم تصمیم می‌گیرد تا لشکر را به دربار بازگرداند. رخ دادن این حادثه دلایلی دارد که عبارتند از: سخنان بزرگان با رستم، عدم توانایی کاووس در اداره کشور و شکست کاووس در برابر افراسیاب. دلیل دیگر برای این بازگشت آن است که تجدید قوایی برای لشکر باشد:

کنون نزد آن پیر خسرو شویم
چو رزم اندر آید همه نو شویم

(بیت ۱۹۵ / ۲۹۹۰)

آخرین دلیل این تصمیم سخنان موبد دانا در مورد بی اعتباری دنیا و دوری کردن از حرص و آز است. این سخنان را باید آخرین محرک برای حرکت رستم دانست.

۶۵. خواب دیدن گودرز خواب گودرز دلیلی است تا گیو، به عنوان یابنده کیدخسرو در سرزمین توران انتخاب شود. چه خواب پدیده‌ای نیست که بتوان آن را دلیل منطقی و قابل

۶۱. جنگ رستم با افراسیاب و فرار افراسیاب

افراسیاب در جریان جنگ تن به تن که با رستم، در موقعیتی مناسب، از برابر او فرار می‌کند. فرار کردن از رستم حادثه‌ای است که باید دلیل محکمی داشته باشد. در غیر این صورت، پیرنگ دچار سستی می‌شود. در این قسمت، شخصیت دیگری به نام هومان وارد داستان می‌شود. او با دیدن درگیری رستم و افراسیاب از پشت ضربه‌ای بر شانه رستم می‌زند. رستم با برگرداندن سر لحظه‌ای از افراسیاب غافل می‌شود و او از این موقعیت استفاده کرده، به سرعت، فرار می‌کند و با فرار او لشکر عقب‌نشینی می‌کنند.

۶۲. دیدن جایگاه کشته شدن سیاوش توسط زواره

این حادثه نکاتی دارد که باید به آن اشاره شود. در مدّت حکومت رستم در توران زمین، روزی زواره، همراه با راهنمایی تورانی، به شکار می‌رود. نکته اول تورانی بودن راهنماست:

یکی ترک تا باشدش رهنمای
به پیش اندر افگند و آمد به جای

(بیت ۱۹۳ / ۲۹۵۲)

وجود راهنما، آن هم از نژاد تورانی، از این جهت لازم است که تنها فردی تورانی می‌تواند نسبت به محلّ شکار و گردش سیاوش آشنایی داشته باشد. نکته دیگر وجود «باز» در بیت زیر است:

یکی باز بودش به چنگ اندرون
رها کرد و مژگان شدش جوی خون

(بیت ۱۹۳ / ۲۹۶۰)

زواره پس از دیدن گردش‌گاه سیاوش بی‌هوش می‌شود. وجود «بازشکاری» از این جهت لازم است تا پرواز کند و محلّ زواره را به لشکریان نشان دهد و از این رو قابل توجه است که زواره به شکار آمده است و وجود یک «باز» به همراه او کاملاً

است که چرا کسی به گیو بدگمان نمی‌شود؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان به دو قسمت داستان اشاره کرد؛ یکی آشنایی گیو به زبان ترکی است:

زبان را به ترکی بیارستی
زکیخسرو از وی نشان خواستی

(بیت ۲۰۳/۳۰۹۸)

دیگر آنکه گیو خود را به دیوانگان شبیه می‌کند:

به توران همی رفت چون بیهشان
مگر یسابد از شاه جایی نشان

(بیت ۲۰۴/۳۱۱۲)

بدین ترتیب، داستان به گونه‌ای پی‌ریزی می‌شود که از هرگونه ضعف و سستی به دور باشد. از این‌رو، همه جزئیات داستان در نظر گرفته می‌شود.

۶۸. دیدار گیو با کیخسرو در بیشه

در میان کلیه حوادث داستان سیاوش، تنها حادثه‌ای که تصادفی رخ می‌دهد، دیدار گیو با کیخسرو و شناختن آن دو است که تنها با حدس و گمان و از روی گواهی دل صورت می‌گیرد. برای توجیه حادثه می‌توان به ضمیر ناخودآگاه افراد اشاره کرد و گواهی دادن دل را امری طبیعی در نظر گرفت. همچنین قرار گرفتن آن دو در بیشه، به نوعی، زمینه را برای گواهی دادن دل مهیا می‌کند؛ اما از نظر منطق داستانی این تصادف در تضاد با علل و منطق قرار می‌گیرد و تا حدی پیرنگ را دچار ضعف می‌کند:

به دل گفت گیو این بجز شاه نیست
چنین چهره جز درخورگاه نیست

(بیت ۲۰۶/۳۱۳۳)

همچنین کیخسرو به خود می‌گوید:

بدل گفت کاین گرد جز گیو نیست
بدین مرز خود زین نشان نیو نیست

(بیت ۲۰۶/۳۱۳۷)

پذیرش برای این انتخاب دانست و از نظر داستان‌پردازی نوین مردود است؛ اما با توجه به نوع داستان - که اثری حماسی است و در آن بعضی حوادث به شکلی تصادفی رخ می‌دهد یا به طور اغراق‌آمیز و غیرواقعی بیان می‌شود - خواب می‌تواند دلیلی منطقی برای این عمل باشد. «خواب»، «پیش‌گویی» و «طالع‌بینی» از پدیده‌هایی هستند که در داستان‌های سنتی، به ویژه داستان‌های حماسی - اسطوره‌ای، بارها وقوع می‌یابند. در حقیقت باید گفت که «هنگامی که رفتار یا گفتار (تک‌گویی، الهام) نمی‌تواند غلظت یک احساس یا مبارزه بیرونی را بیان کند راوی حماسه به ترفند و حيله‌ای مثل خواب متوسل می‌شود.» (بورنوف و اوئله، ۱۳۷۸: ۲۳۳ - ۲۳۴)

۶۶. تنها رفتن گیو به سرزمین توران

گیو به عنوان جوینده‌ای تنها به توران سفر می‌کند. «گفت و شنود» در اینجا به کمک پیرنگ می‌آید و می‌توان از طریق آن به علت این عمل پی برد. سخنان گیو به گودرز این چنین است:

چو مردم برم خواستار آیدم
از ان پس مگر کارزار آیدم

(بیت ۲۰۱/۳۰۶۰)

۶۷. کشتن تورانیان به دست گیو پس از پرسش درباره کیخسرو

گیو پس از پرسیدن نشانی کیخسرو از بعضی افراد، آنها را با شمشیر خود از پای درمی‌آورد.

این عمل گیو کاملاً سنجیده و حساب شده انجام می‌گیرد:

بدان تا نداند کسی راز او
همان نشنود نمام و آواز او

(بیت ۲۰۴/۳۱۰۱)

نکته دیگری که ذهن را به خود مشغول می‌کند آن

به واسطهٔ پیش‌گویی سیاوش است و این مطلب منطقی جلوه می‌کند.

۶۹. درخواست کردن گیو از کیخسرو نشان کیانی را

عمل منطقی دیگری که باعث استحکام بیشتر پیرنگ می‌شود آن است که گیو پس از ادعای کیخسرو بر اینکه فرزند سیاوش است از او نشان کیانی می‌خواهد. کیخسرو با نشان دادن خالی که بر تن دارد، نژاد خود را اثبات می‌کند.

۷۰. لشکرکشی پیران در پی فرنگیس، کیخسرو و گیو

از آنجا که پیران به عنوان شخصیتی خیرخواه برای کیخسرو و فرنگیس است، به عنوان آخرین مهرهٔ لشکر توران در صحنهٔ فرار آن سه تن ظاهر می‌شود. این تأخیر متناسب با موضع‌گیری پیران در برابر کیخسرو است؛ زیرا در کل داستان سیاوش، تا این زمان حرکتی علیه سیاوش و پس از او علیه کیخسرو و فرنگیس انجام نداده است.

۷۱. تنها رفتن گیو به جنگ تورانیان

این حادثه دلایلی دارد که بعضی از زبان خود شخصیت بیان می‌شود و بعضی با رخ دادن حوادث دیگر مشخص می‌شود. با دقت به آنها، عمل گیو منطقی به نظر می‌رسد. گیو در پاسخ درخواست کیخسرو که می‌گوید تنها به جنگ نرود، دلایلی را ذکر می‌کند: اول آنکه، جهان نیازمند وجود شاهی چون کیخسرو است؛ دیگر آنکه، او هم پهلوان و هم پهلوان‌زاده است و ترسی از جنگ ندارد؛ دلیل سوم این است که، او هفتاد و هشت برادر دیگر دارد و از نبود او کمبودی احساس نخواهد شد؛ در حالی که اگر کیخسرو آسیبی بیند جهانی از میان خواهد رفت. اگر گیو کشته شود دیگری هست که

در میان سخنان آن دو با یکدیگر این جمله دیده می‌شود که:

چنین داد پاسخ و را شهریار که تو گیو گودرزی ای نامدار
(بیت ۳۱۴۱/همان)

اینکه کیخسرو نام گیو را بر زبان می‌راند، حقیقت ماندی داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و این سؤال پیش می‌آید که چگونه کیخسرو بدون مقدمه و پیشینهٔ قبلی گیو را می‌شناسد؟ در اینجا نیز عنصر گفت‌وگو به کمک رابطهٔ علت و معلولی پیرنگ می‌آید. در حقیقت، گفت‌وگو در بسط داستان مؤثر است؛ زیرا گفت‌وگوی اشخاص باید داستان را به پیش برد و خواننده را در محیط داستان قرار دهد (یونسی، ۱۳۷۹: ۲۹).

بدو گفت گیو ای سر راستان
ز گودرز با تو که زد داستان
ز کشواد و گیوت که داد آگهی
که با خرّمی بادی و فرّهی
بدو گفت کیخسرو ای شیر مرد
مرا مادر این از پدر یاد کرد
که از فرّ یزدان گشادی سخن
بدان گه که اندرزش آمد به بن
همی گفت با نامور مادرم
کز ایlder چه آید ز بد بر سرم
سرانجام کیخسرو آید پدید
به جا آورد بندها را کلید
بدان گه که گردد جهاندار نیو
زایران بیاید سرافراز گیو
مر او را سوی تخت ایران برد
بر نامداران و شیران برد

(بیت ۳۱۴۲ - ۳۱۴۹/۲۰۶-۲۰۷)

در این قسمت دلیل جزئی‌ترین سخنان نیز بیان شده است. اگر فرنگیس گیو را به او معرفی کرده است،

داستان همچون مجموعه‌ای واحد به سمت هدف نهایی حرکت می‌کند و هر حادثه‌ای زمینه‌ساز حوادث بعد از خود می‌شود.

۷۴. رسیدن کیخسرو، گیو و فرنگیس به رود جیحون و

گذشتن از آب بدون کشتی

آنچه سبب می‌شود کیخسرو، بی‌محابا، به آب زند و خود را به سلامت به ساحل ایران برساند سخنان تحریک‌کننده گیو است. نام فریدون در میان سخنان گیو از عوامل مؤثر در انجام این عمل است:

فریدون که بگذاشت اروند رود

فرستاد تخت مهی را درود

جهانی شد او را سراسر رهی

که با روشنی بود و با فرهی

چه اندیشی ار شاه ایران توی

سر نامداران و شیران توی

(بیت ۳۴۶۵-۳۴۶۷/۳۴۶۷ - ۲۲۷ - ۲۲۸)

در این قسمت نکته‌ای بیان می‌شود که حقیقت ماندنی داستان را دچار تردید می‌کند و آن گذشتن فرنگیس از رودخانه است. اگر کیخسرو می‌گذرد از نظر حماسی منطقی است؛ زیرا دارای فرّ ایزدی است و اسبی چون بهزاد را به همراه دارد. گذشتن گیو هم قابل توجیه است، زیرا زرهی از سیاوش به همراه دارد که آب و آتش بر آن نفوذ نخواهند کرد. اما در مورد فرنگیس که نه فرّ ایزدی دارد و نه زرهی به همراه، پذیرفتن گذشتن او از آب، داستان را از جهت پیرنگ متزلزل می‌کند تنها دلایل نه چندان قابل قبول این است که او مادر کیخسرو و همسر سیاوش است. فرنگیس مدت‌ها همدم و هم‌نفس سیاوش بوده است؛ از این رو شایستگی تأثیرپذیری از او را دارد و در این صحنه به تأثیر از آن هم‌صحبتی، قادر است از آب گذر کند.

جای او را پر کند، اما با کشته شدن کیخسرو تخت شاهی خالی خواهد ماند و آخرین دلیل آنکه، خداوند یاری‌گر اوست. اگر گیو تنها می‌رود به این دلیل است که، پیران با دیدن تنهایی او تحریک گردد و او نیز تنها به میدان بیاید، که این امر البته برای گیو، که لشکری ندارد، نقطه قوتی خواهد بود. از دلایل دیگر تنها به میدان رفتن او آن است که او پهلوانان خود را به خاطر شکست در برابر یک تن، سرزنش کرده است و این عمل را غیر ممکن می‌داند. در اینجا برای حفظ و نگه‌داشتن ارزش سخن خود تنها به جنگ گیو می‌رود تا به گمان خود نشان دهد که گیو قادر نیست به تنهایی باعث شکست لشکری شود. تنها رفتن گیو به جنگ سبب می‌شود تا بتواند با حیلۀ جنگی خود پیران را آرام آرام به سوی خود و بیرون از رودخانه و سپس با تظاهر به فرار به نزد کیخسرو و فرنگیس بکشانند.

۷۲. اسیر شدن پیران و تصمیم گیو برای کشتن او

در اواسط داستان گفته شده است که پیران با سخنان خود سبب آمدن سیاوش به توران می‌شود. او خود در چند جا به این مطلب اشاره می‌کند. در اینجا نیز گیو به همین دلیل خواهان کشتن اوست؛ زیرا یکی از علل مرگ سیاوش را وجود پیران می‌داند:

سیاوش به گفتار او سر بداد

گر او باد شد این شود نیز باد

(بیت ۳۳۷۲/۳۳۷۲)

۷۳. وساطت فرنگیس و کیخسرو برای زنده ماندن پیران

دلایل این حادثه به حوادث پیشین داستان وابسته است. محبت‌ها و خدماتی که پیران برای آن دو انجام داده است، مانع از آن می‌گردد که اجازه دهند او کشته شود. در اینجا می‌توان شاهد بود که چگونه

شکل مجموعه‌ای سازمان‌یافته با الگو و نقشه‌ای منطقی ارائه شود. اگرچه داستان یک اثر حماسی است و امکان بروز هر حادثه‌ای خارج از دایره‌ی عادات وجود دارد، پیرنگ قوی داستان سبب شده است که حرکت داستان به سمت نقطه‌ی اوج، سیری طبیعی و منطقی داشته باشد و هیچ حادثه‌ای خارج از منطق انجام نگیرد. از دیگر نکات بررسی شده در این داستان حوادث فرعی است. این حوادث، به درستی، در خدمت داستان اصلی است و به پیرنگ کمک زیادی می‌کند. نقش گفت‌وگوها، کشمکش‌ها و شخصیت‌پردازی قوی از دیگر نقاط قوت این داستان به شمار می‌آید.

منابع

- اسکولز، رابرت (۱۳۷۷)، *عناصر داستان*، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، چاپ اول، مرکز؛
- اسلامی‌ندوشن، محمد علی (۱۳۵۵)، *جام جهان بین*، چاپ اول، توس؛
- _____ (۱۳۷۴)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، چاپ ششم، آثار؛
- بابک (۱۳۵۳)، *مجموعه‌ی سخنرانی‌های سومین دوره‌ی جلسات درباره‌ی شاهنامه‌ی فردوسی*، چاپ اول، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر؛
- براهنی، رضا (۱۳۴۸)، *قصه‌نویسی*، چاپ اول، اشرفی؛
- بورنوف، رولان، اوئله، رئال (۱۳۷۸)، *جهان رمان*، ترجمه‌ی نازیلا خلخالی، چاپ اول، مرکز؛
- پیشاپ، لئونارد (۱۳۸۳)، *درس‌هایی درباره‌ی داستان نویسی*، ترجمه‌ی محسن سلیمانی، چاپ سوم، سوره؛
- جمالی، زهرا (۱۳۸۵)، *سیری در ساختار داستان*، چاپ اول، همدا؛
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، چاپ دوم، ناهید؛
- دقیقیان، شیرین‌دخت (۱۳۷۱)، *منشأ شخصیت در ادبیات داستانی*، چاپ اول؛
- دوبروئین (۱۳۸۲)، *ادبیات داستانی در ایران زمین*، از سری مقالات دانشنامه‌ی ایرانیکا، ترجمه‌ی پیمان متین، چاپ اول، امیرکبیر؛
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۴)، *شناخت‌نامه‌ی فردوسی و شاهنامه*، چاپ اول، دفتر پژوهش‌های فرهنگی؛
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۱)، *سیاوش برآتش*، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار؛
- عابدیان، محمود (۱۳۶۹)، *فردوسی و سنت نوآوری در حماسه‌سرایی*، چاپ اول، گهر؛
- فردوسی (۱۳۸۲)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۳، چاپ ششم، قطره؛

۷۵. نیامدن طوس به حضور کیخسرو و مخالفت با پادشاهی او

طوس برای این عمل خود دلایلی ذکر می‌کند که منطقی به نظر می‌رسد. گله‌مندی او از اینکه با او مشورتی نشده است؛ نژاد داشتن کیخسرو از دشمن و اینکه فریبرز، فرزند شایسته‌ی کاووس و از خون ایرانی است، از دلایل برشمردن طوس است. اما آنچه می‌توان از حوادث پیشین داستان استنباط کرد آن است که شاید دلیل مخالفت طوس با پادشاهی کیخسرو به سال‌ها قبل از تولد او و حتی تولد پدرش، سیاوش، ارتباط داشته باشد. زمانی که کاووس با بی‌عدالتی مادر سیاوش را مالک می‌شود و طوس را ناکام می‌گذارد. در حقیقت، او با این مخالفت به عمل آن زمان کاووس پاسخ می‌گوید.

۷۶. فتح دژ بهمن توسط کیخسرو و پادشاهی او

پس از ناتوانی فریبرز، کیخسرو، با تدبیر و فرّ ایزدی خود، دژ را فتح می‌کند. این حادثه از حوادثی است که باورپذیری آن ممکن نیست؛ زیرا با توصیفات که از دژ بهمن آمده است کسی قادر به فتح آن نیست. تنها توجیه این حادثه نیز حماسی بودن داستان است.

نتیجه‌گیری

پیرنگ از عناصر مهم داستان‌نویسی است که شالوده‌ی یک داستان بر آن استوار است. در *شاهنامه*، که از داستان‌های متعددی تشکیل شده است، وجود این عنصر به خوبی به چشم می‌خورد. داستان سیاوش یکی از داستان‌هایی است که دارای پیرنگی قوی و مستحکم است و در آن به جزئیات حوادث جهت شکل‌گیری و گسترش طرح توجه کافی شده است. پیرنگ قوی داستان، سبب استحکام هر چه بیشتر آن می‌شود و روابط علت و معلولی تمامی حوادث در این راستاست. همین امر سبب می‌شود که داستان به

- میرصادقی، جمال (۱۳۸۰)، عناصر داستان، سخن چهارم؛
وستلند، پیتر (۱۳۷۱)، شیوه‌های داستان نویسی، محمد حسین عباسپور
تمیجانی، چاپ اول، مینا؛
یغمائی (۱۳۵۷)، شاهنامه‌شناسی، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی
بحث درباره شاهنامه فردوسی، چاپ اول، بنیاد شاهنامه در استان
هرمزگان؛
یونسی، ابراهیم (۱۳۷۹)، هنر داستان نویسی، چاپ ششم، نگاه. ■
- فردوسی و شاهنامه (۱۳۷۰)، مجموعه سی و شش گفتار، به کوشش علی
دهباشی، چاپ اول، مدبر؛
فورستر (۱۳۵۷)، جنبه‌های رمان، ترجمه یونسی، چاپ دوم، امیرکبیر؛
کرنی، ریچارد (۱۳۸۴)، در باب داستان، ترجمه سهیل سَمی، چاپ اول، ققنوس؛
کزآزی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۲)، نامه باستان، ج ۳، «داستان سیاوش»، چاپ
اول، سمت؛
لارنس، پراین (۱۳۶۹)، تأملی دیگر در باب داستان، ترجمه سلیمانی، چاپ
پنجم، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی؛

Archive of SID

SID



ابزارهای
پژوهش



سرویس ترجمه
تخصصی



کارگاه های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سامانه ویراستاری
STES



فیلم های
آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی



تازه های آموزش
آموزش مهارت های کاربردی در تدوین و چاپ مقالات ISI

آموزش مهارت های کاربردی
در تدوین و چاپ مقالات ISI



تازه های آموزش
روش تحقیق کمی

روش تحقیق کمی



تازه های آموزش
آموزش نرم افزار Word برای پژوهشگران

آموزش نرم افزار Word
برای پژوهشگران